



انترناسیونال

۱۸۲ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran ۲۳ اسفند ۱۳۸۵، ۱۴ مارس ۲۰۰۷

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سردبیر: محسن ابراهیمی



حمید تقوائی

سازماندهی نقد میشود و یا اشکالات نظری و سیاسی و عملی و تاکتیکی حزب در این زمینه مورد بحث و بررسی قرار میگیرد. (که البته در این صورت هم نیازی به فراکسیون نبود چنین نقدهائی همیشه جزئی از مکانیسمهای بحث و تبادل نظر و تصمیم گیری در ارگانهای رهبری حزب - بخصوص در دوره بعد از منصور حکمت - بوده است). وجه مشخصه فراکسیون نه چنین نقدهائی بلکه اساسا دادن یک تصویر توطئه گرانه و جرح اورولی از حزب است. میگویند که رهبری حزب مخالفین سیاسی اش را حذف میکند، میخواهد اخراج کند، جراحی میکند، حقوق و حرمت افراد را رعایت نمیکند، جلوی دهانها را میگیرد، منصور حکمت زدائی میکند، پلنومهای نمایش و کودتا و از پیش سازمانیافته است، تاریخ پلنوم وکنگره اش را برای کوبیدن فراکسیون تعیین و پس و پیش میکند و غیره و غیره. این نوع تبلیغات وجه مشخصه فراکسیون است و نه پلاتفرم رهبر سازمانده!

دور شدن فراکسیون

از حزب و نقش موازین حزبی

فراکسیون از جراحی و حذف صحبت میکند. آنچه اتفاق افتاد اینست که

پلاتفرم را نشان میدهد. با توجه به اینکه تبدیل شدن به یک حزب رهبر سازمانده سیاست مصوبه حزب است و عملا نیز در این جهت به پیش رفته است حداقل انتظار این بود که فراکسیون تفاوت و اختلاف نظرش در این مورد را توضیح بدهد. مثلا بگوید چرا سیاستهای جاری حزب نمیتواند ما را به یک حزب رهبر - سازمانده تبدیل کند، راههای عملی آلترناتیو فراکسیون برای تحقق این امر کدامست و غیره و غیره. اثری از این نوع بحثها نیست. بخش اعظم نوشته ها و سخنرانیهای رفقا در نقد حزب نه در رابطه با این سیاست، بلکه نقد "دموکراتیک" - اگر بخواهیم اسم محترمانه ای بر آن بگذاریم - به حزب و حزبیت است. در واقع نقد فراکسیون به حزب نه در جهت تبدیل حزب به رهبر سازمانده، بلکه از زاویه نقد دموکراسی به کمونیسم و عملا، مستقل از هر نیتی که فراکسیون داشته باشد، در چارچوب تبلیغات جنگ سردی علیه کمونیسم صورت میگیرد. این خط ثابتی است که در ادبیات فراکسیون چه قبل از پلنوم ۲۷ و چه بعد از آن و چه حتی قبل از تشکیل فراکسیون در نظرات انتقادی پایه گذاران آن، به چشم میخورد.

بنا بر این موضوع برخلاف آنچه انتظار میرفت این نیست که حزب در رابطه با سیاستها و تاکتیکیها و پلاتفرمهایش در مورد رهبری و

جهت در دستور قرار گرفته است. در واقع پلاتفرم فراکسیون همانطور که قبلا هم در نوشته دیگری توضیح داده ام، بخش ناقصی از پلاتفرم رهبری حزب است. بنا بر این معلوم نیست فراکسیونی که در بیانیه اش میگوید مصوبات حزبی را قبول دارد و پلاتفرمش هم بخشی از پلاتفرم رهبری حزب است علت وجودی اش چیست؟ واضح است که فراکسیون حول اختلاف ساخته میشود آنهم اختلافی که از کانالهای روئین و متعارف حزبی قابل حل و فصل نباشد. اولین مساله ما در رابطه با این فراکسیون این است که بر مبنای بیانیه و پلاتفرم اعلام شده اش علت وجودی ندارد.

واقعیت اینست که مطلقا هیچ بخشی و اختلاف نظری در مورد حزب رهبر سازمانده در رهبری حزب در هیات دبیران، دفتر سیاسی و در پلنومهای کمیته مرکزی وجود نداشت که تشکیل فراکسیون نتیجه قطعی شدن و به بن بست رسیدن آن باشد. (اسناد مباحث دفتر سیاسی روی سایت حزب قابل دسترسی است). بعد از تشکیل فراکسیون هم چنین بحثی شکل نگرفت.

وقتی شما فعالیتهای این فراکسیون و نوشته ها سخنرانیهایشان را دنبال میکنید می بینید در مورد حزب رهبر - سازمانده چیز زیادی گفته نمیشود. و این واقعیت بیش از هر بحث و استدلالی فرمال و صوری بودن این

خود ادامه دادند. اختلاف نظرانی که در حزب هست اساسا حول همین تشکیل فراکسیون و نظرانی است که از جانب فراکسیون مطرح میشود. امروز فراکسیون و یا لاقبل برخی از رفقای پایه گذار آن اعلام کرده اند که تقریبا در همه زمینه ها اختلافات جدی با خط رسمی حزب دارند - و چنانچه خواهیم دید واقعا هم این رفقا بطور عمیق و جدی ای از حزب دور شده اند - اما در هر حال فراکسیون رسما حول این اختلافات تشکیل نشد و در بیانیه و پلاتفرم فراکسیون به این اختلافات عمیق اشاره ای نشده است.

فراکسیون

در شکل رسمی و فرمال

اگر فراکسیون را بر اساس پلاتفرم و بیانیه اعلام موجودیتش بررسی کنید اصلا متوجه نمیشوید چرا چنین فراکسیونی تشکیل شده است و علت وجودی آن چیست. رفقا در بیانیه اعلام موجودیت فراکسیون میگویند با بخش اعظم سیاستهای حزب و اسناد مصوبات کنگره ها و پلنومها موافقت. در پلاتفرمشان هم بحث جدیدی که بقیه با آن مخالف باشند وجود ندارد. مساله ضرورت تبدیل شدن به یک حزب رهبر سازمانده و ملزومات عملی این امر قبلا در قطعنامه ها اسناد متعددی در حزب تصویب و اعلام شده است و نقشه عملها و پلاتفرمهای عملی متعددی در این

این نوشته در مورد مباحثاتانی است که اخیرا در درون حزب ما شکل گرفته است. این اختلافات و مباحث در سطح وسیعی در جامعه مطرح شده و به مقطعی رسیده است که لازم است یک بررسی و ارزیابی نسبتا جامعی از این مباحث ارائه شود. هدف از این نوشته به دست دادن چنین ارزیابی ای است. وقتی از گرایشات و یا بحثها و اختلاف نظرات در درون حزب صحبت میکنیم موضوع برای کسی که تحولات حزب ما را در چند ماه اخیر دنبال کرده باشد معرفه و شناخته شده است. فرض من بر این است که خواننده با مساله آشناست و اگر هم چنین نیست این مباحث روی سایتها قابل دسترسی است و میتواند به آنها رجوع کنند.

موضوع از این قرار است که تعدادی از اعضای دفتر سیاسی حزب ما حدود دو ماه قبل فراکسیونی بنام "اتحاد کمونیسم کارگری" تشکیل دادند و حزب هم موضع رسمی خودش را طی اطلاعیه ای اعلام کرد. ماه گذشته پلنوم ۲۷ کمیته مرکزی تشکیل شد و پلنوم هم موازین تشکیل و فعالیت فراکسیون را تصویب کرد و هم مشخصا این فراکسیون را برسمیت شناخت و به این دوستان توصیه کرد که فراکسیون را منحل کنند. ولی تشکیل دهندگان فراکسیون این رای و این موازین را قبول نکردند، اعتراض کردند و همچنان به فعالیت

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

با تشکیل فراکسیون و بعد از اینکه بدنه تشکیلات، رهبری و کادرها بحث‌های این رفقا را شنید، نشریاتشان را خواند، در سخنرانیها و سمینارهایشان شرکت کرد و بعد در پلنوم اخیر رای "نه" به آنها داد. اعلام کرد فراکسیون را نمیپذیریم و این رفقا را به دفتر سیاسی انتخاب نکرد. بدنه حزب هم دقیقا همین جهت گیری را داشت. علتش هم بسادگی این بود که فراکسیون در مدت فعالیت خود نه تنها از نظر سیاسی نتوانست کسی را - اکثریت بالائی از کادرها و رهبری را - قانع کند بلکه به یک قطببندی مقابل خودش شکل داد. و از نظر سیاسی مدام از حزب دورتر شد. این قطببندی دیگر به مضمون پلاتفرم و بیانیه و حتی اینکه بر مبنای این اسناد فراکسیون علت وجودی ندارد ربطی نداشت، بلکه به عملکرد و مواضع نوع جنگ سردی فراکسیون در برابر حزب مربوط میشد. این دوری و تقابل فراکسیون از حزب را ما از روز اول پیش بینی میکردیم. روشن بود که چنین میشود. وقتی در یک حزب فراکسیون تشکیل میشود حتی اگر در بدو تشکیل اعلام کند با ۹۹ درصد مصوبات حزب موافق است و میخواهد در جهت اثباتی مثل تبدیل حزب به رهبر سلزمانده حرکت کند، در سیر حرکت خود خواه ناخواه ناگزیر است مدام وجه تمایز اش را برجسته کند و از حزب دورتر شود چون در غیر این صورت هویت و موجودیتش را از دست میدهد. دقیقا همین اتفاق افتاد و همین پروسه طی شد.

عامل دیگری که شکاف بین فراکسیون و حزب را عمیق تر کرد این بود که فراکسیون از همان بدو تشکیلش مبنای پایه ای حزب و فعالیت حزبی را زیر پا گذاشت. من در اینجا به عمده ترین موارد این نقض مبنای کار حزبی اشاره میکنم و هر کس نوشته های فراکسیون را دنبال کرده باشد نمونه های متعددی از این موارد را مشاهده کرده است. رئوس این نقض موازین اینها است.

اول انتشار علنی اسناد درونی کمیته مرکزی. این اقدام را انجام دادند و تذکر من در این مورد را با وجود اینکه مساله اظهر من الشمس بود نپذیرفتند. سند داخلی کمیته مرکزی را که حتی مشاورین کمیته هنوز ندیده بودند، چون فکر

میکردند از نظر سیاسی منفعتی برایشان دارد، در نشریه شان چاپ کردند و وقتی خطایشان را متذکر شدیم از کارشان دفاع کردند.

دوم تبلیغاتشان مملو از القای شبهه و تصویر سازی و شائبه پراکنی نوع جنگ سردی در مورد حزب و رهبری آنست. موارد این نوع برخورد فراوان است. یک مورد بارز آن حمله به پلنوم ۲۷ و متهم کردن رهبری به سازماندهی پلنوم و رای نیاوردنشان برای دفتر سیاسی بود که حزب در یک اطلاعیه رسمی به مساله پاسخ داد. اما با اینهمه همچنان بر تنور این نظریه دانی جان ناپلونی میدمند که حذف میکنند و جراحی میکنند و میخواهند اخراج کنند و حتی اعتبار کنگره ای که هنوز تشکیل نشده را زیر سؤال برده اند که جزئی از سناریو حذف فراکسیون است و غیره و غیره. ارزش مصرف این نوع تبلیغات را هم بعدا توضیح میدهم.

سوم فراکسیون پلاتفرمهایی را در دستور خودش قرار داده است که قبلا در دفتر سیاسی و هیات دبیران حزب رد شده است و جزء سیاستهای حزب نیست. روشن است که فراکسیون اگر خودش را جزئی از حزب میدانند نمیتواند دست به اجرای سیاستهایی در جامعه بزند که رهبری حزب آنها را رد کرده است. فراکسیونی که چنین کند فراکسیون نیست، یک حزب دیگر است. کسانی که میخواهند سیاستهای مخالف و یا مغایر با سیاستهای رهبری حزب را عملی کنند باید بروند حزب خودشان را درست کنند. این حزب در حزب است و نه فراکسیون. نمیشود عضو رهبری عضو کمیته مرکزی و حتی کادر یک حزب بود، سیاستهایی را در کمیته مرکزی مطرح کرد و بعد از آنکه آن سیاستها رای نیاورد و رد شد شروع به عملی کردن آنها نمود. این یعنی حزب شکنی صریح و آشکار و به معنای واقعی و مستقیم کلمه.

و بالاخره نکته چهارم اینکه رفقای فراکسیون که عضو کمیته مرکزی هستند نقد و مخالفت علنی با مصوبات کمیته مرکزی را شروع کرده اند. مشخصا بحثهای تفصیلی در نقد مصوبات پلنوم اخیر مینویسند. کمیته مرکزی حزب سیاستهایی را تصویب کرده و در دستور گذاشته و بخشی از کمیته

مرکزی همان حزب تحت نام فراکسیون باب بحث مخالف با این مصوبات را در نشریه اش باز کرده است. ظاهرا تشکیل فراکسیون هر کاری را مجاز میکند. ممکن است برای یک محفل آکادمیک تحقیقاتی این کاملا مجاز باشد اما برای حزبی که میخواهد مصوباتش را عملی کند این یک مانع جدی است. یک عضو کمیته مرکزی و یا هر کمیته تصمیمگیری حزبی نمیتواند بعد از تصویب یک سیاست به تبلیغ علنی مخالفتش با آن سیاست بپردازد. یک عضو کمیته مرکزی و یا دیگر ارگانهای تصمیمگیری حزبی اگر مصوبه ای را قبول ندارد میتواند آنرا اجرا نکند و مسئولیت آن کار معین را بعهده نگیرد اما نمیتواند خلاف آن عمل کند. حزب ما در همه این موارد موازین و مصوبات روشنی دارد. این کار است که امروز فراکسیون مشغول آنست. آنهم به این شکل که همان بحثهایی که این رفقا در پلنوم مطرح کرده اند و جواب گرفته اند را یکطرفه و بدون آنکه بحثهای مقابل را منعکس کنند در نشریاتشان مینویسند و به خوانندگان قول هم میدهند که در نقد مصوبات پلنوم مفصل تر خواهند نوشت. کمیته مرکزی یکبار این بحثها را شنیده، قانع نشده و علیرغم آن اسنادی را تصویب کرده و در دستور کار حزب قرار داده و دوستان ما همچنان مشغول ادامه بحث رو بجامعه هستند. گوئی این یک حزب نیست که میخواهد عملی را انجام بدهد، بلکه یک کلوب بحث و پلمیک بی پایان با خود است.

در تمامی این زمینه ها عملکرد فراکسیون کاملا مغایر پایه ای ترین مبنای و ملزومات نه فقط حزب ما بلکه هر حزب و هر سازمانی است که بخواهد دست به یک فعالیت عملی جمعی بزند. احزاب نمیتوانند بر مبنای "تعدد عمل" کار کنند. نمیتوانند هر اقلیتی و هر بخشی از رهبری نظر و سیاست و قطعنامه ای که رای نیاورده است را در دستور کار خودش بگذارد. این ناقض پایه ای ترین اصول تشکیلاتی است.

این مساله از نظر اجتماعی و سیاسی حتی فراتر از صرفا نقض موازین تشکیلاتی است. کسی که از حزب دور است و به موازین

اساسنامه ای هم آشنا نیست کافی است تا نشریات فراکسیون را بخواند و برنامه هایشان را ببیند و فورا متوجه بشود که این رفقا دارند تیشه به ریشه حزب خودشان میزنند. سر شاخ نشسته اند و بن میبرند. تصویری که این رفقا از حزب میدهند را جامعه خوب میشناسد. تصویر کلاسیکی است که رسانه های بورژوازی جهانی و تبلیغات جنگ سردی از کمونیسم و احزاب کمونیست در اذهان ساخته اند. طبق تعریف در افکار عمومی ساخته و پرداخته شده بوسیله این ماشینهای مهندسی افکار کمونیستها سرکوبگرند و اگر رای میدهند توطئه و دسیسه ای در کار هست، پلنومها و کنگره هایشان سازمانیافته و نمایشی است، مخالفشان را حذف و جراحی تشکیلاتی میکنند، و غیره و غیره. اینها یک تم اصلی بحثهای فراکسیون است. "صدائی از درون" یک حزب کمونیست بلند شده که این تبلیغات عمومی جنگ سردی را تایید میکند. و دیگر نیازی به هیچ مدرک و دلیلی هم نیست. گناه سرکوبگری کمونیستها فرض است، باید بیگناهیشان را ثابت کنند. یک بخشی از درون حزب ما دقیقا دارد همان تصویری را از روابط داخلی احزاب کمونیست بدست میدهد که چندین دهه است رسانه های راست برای مردم دنیا تصویر کرده اند. "صدائی از درون" میگوید حذف میکنند و اختلاف با خطر رسمی را تحمل نمیکنند و پلنومهایشان نمایشی است و رای سازی میکنند و غیره. دیگر چه نیازی به مدرک و دلیل است؟ این دیگر مهم نیست که بقول منصور حکمت آزادپهانی که در حزب ما هست حتی در حزب لیبرال لیختن اشتاین هم وجود ندارد. بحثهای دفتر سیاسی اش و مباحثات کمیته مرکزی اش روی سایتها است و کنگره هایش علنی است و کادرها و اعضایش هر چه بخواهند مینویسند و با اسم و رسم خودشان منتشر میکنند. همین دوستانی که این علم حذف و جراحی را بلند کرده اند صدها صفحه نوشته اند و سمینارهای علنی گذاشته اند و همه حرفهای انتقادیشان را رو بجامعه مطرح کرده اند بی آنکه کارشان با کمترین مانع و محدودیت تشکیلاتی روبرو شود. این رفقا در

اولین شماره های نشریه شان خود اعلام کردند که محدودیتی از این نظر نداشته اند. اما وقتی نظرانشان با استقبال مواجه نشد و بالاخره در پلنوم رای نیاورد در زمین از پیش کوبیده شده نقد "دموکراتیک" نوع جرح اورولی گذاشتند (یا بهتر است بگویم رجعت به اصل موضعی کردند که از بعد از پلنوم ۲۵ نقل محافلشان بود. به این نکته برمیگردم). دم گرفته اند که نمیگذارند حرفمان را بزیم، در پلنوم فقط ۵ دقیقه از قطعنامه مان دفاع کردیم، اجازه سمینار به ما ندادند، حذف میکنند، چون با خط رسمی مخالفیم میخواهند جراحی تشکیلاتیمان کنند و غیره. کسی را نتوانسته اند قانع کنند میگویند زمین کج است.

کسی که قدم در این راه گذاشت مجبور است تا ته برود. همین دوستانی که اعلام میکردند از این نظر گله و شکایتی ندارند و کسی دهانشان را نبسته است حالا به این نوع تبلیغات جنگ سردی علیه حزب در غلطیده اند.

اجازه بدهید یک نکته را در اینجا روشن کنم. گرچه فکرمیکنم این نکته برای اعضا و کادرای ما کاملا روشن و مسجل باشد. این دوستان باندازه کافی حرفها و بحثهایشان را مطرح کردند و اگر الان رای نمی آورند به این خاطر نیست که دهانشان بسته شده بلکه به این دلیل است که حرفهایشان را زده اند. و به نظر من هر چه بیشتر این حرفها را بزنند بیشتر منزوی میشوند. در حزب و در جامعه. بنابراین قضیه کاملا برعکس است. انزوی سیاسی و بن بست و شکست سیاسی این رفقا در حزب به این خاطر نیست که حرفهایشان را کسی نشنیده است. کاملا برعکس مفصل حرفهایشان را زده اند و نتیجه اش این هست که دارید میبینید. بنا براین این گله و شکایت که دارند جلوی دهان ما را میبندند و ما را حذف میکنند و غیره تماما بی پایه است. کسی این رفقا را حذف نمیکنند خودشان دارند این کار را میکنند. حزب تا حالا یک برخورد تشکیلاتی به این رفقا نکرده است، از نظر سیاسی منزوی شده اند. دقیقا بخاطر اینکه حرف زده اند و همه حرفهایشان را شنیده اند. من بعدا وارد مضمون این حرفها و

بحثها میشوند. و بحث اصلی ام همین خواهد بود.

شان نزول مظلوم نمائی با پرچم حذف و اخراج

يك تکیه کلام رفقای فراکسیون که مدام در نوشته ها و بحثهایشان تکرار میشود اینست که حزب میخواهد آنها را حذف و اخراج کند! و این در حالی است که حزب هنوز يك برخورد تشکیلاتی به این رفقا نکرده است. این مظلوم نمائی به نظر من يك نوع تاکتیک پیشگیرانه است. دست پیش را گرفته اند که پس نیافتند. به این میماند که يك راننده ای مدام از چراغهای قرمز رد بشود و بعد وقتی پلیس تعقیبش میکند فریاد بزند این پلیس سرکوبگر میخواهد مرا بگیرد و جریمه کند! توطئه ای در کار است! و بعد وقتی دستگیر شد اعلام کند که از پیش گفته بودم! دوستان میگویند از پیش معلوم بود که در این پلنوم میخواهند ما را کنار بگذارند و از حالا معلوم است و داریم هشدار میدهم که در کنگره هم همینطور خواهد بود. من میپرسم چرا از پیش معلوم است؟ توطئه ای کشف کرده اید؟ اتفاقا اگر توطئه ای در کار باشد از پیش معلوم نیست! مثل اتفاقی که در پلنوم ۱۸ حزب افتاد. دوستان بعدا انشعابی ما بطور بلوکی به دو نفر رای ندادند و با همان تعداد رای دو نفر دیگر را به دفتر سیاسی آوردند (آنچه من آنرا آوردن ۴ تا جفت شش نامیدم و رفقا در بحثهایشان به آن رجوع میکنند) خصوصیت آن اتفاق چه بود؟ هیچکس نمیتوانست آنرا پیش بینی کند. غیر قابل انتظار بود چون هیچ زمینه سیاسی ای جز بازی با رای از جانب انشعابیون نداشت. بنا بر این وقتی این دوستان میگویند معلوم بود میخواهند ما را کنار بگذارند این يك معلوم بودن سیاسی است. میخواهند شما را کنار بگذارند برای اینکه بحثهایتان را قبول ندارند. برای اینکه نه تنها نتوانسته اید قانع کنید بلکه بخش اعظم رهبری و اکثریت عظیمی از بدنه حزب قانع شده که عملکرد فراکسیون ضد حزبی است. این بحثها حزب را تضعیف میکند. این بحثها جنگ سردی است. و به همین علت به شما رای ندادند است. موضعتان را در قبال مساله

اسماعیل مولودی دیده است، حرفهایتان را در مورد حزب شنیده و متوجه شده که خیلی شبیه همان حملات جنگ سردی است که قبلا به حزب میشد. عین کاری که مستعفیون و بعد دوستان منشعبان کردند و رفتند. حزب اینها را دیده، پلاتفرم رهبر- سازمانده شما را هم خوانده و ادعاهایتان را هم شنیده و به شما رای ندادند است. در خود پلنوم عده ای از رفقا همین را صراحتا گفتند. و گفتند با این راهی که شما در پیش گرفته اید رای نمی آورید. این را اعلام کردند و جالب است که رفقای فراکسیون این را هم بحساب سازمانیافتگی میگذارند. این نشانه علنیت و صراحت سیاسی است و نه يك اقدام از پیش سازمانیافته! اگر از پیش معلوم است به این دلیل نیست که شما توطئه ای کشف کرده اید بخاطر اینست که از لحاظ سیاسی معلوم است. برای جامعه معلوم است. برای ستون سیاسی نویس روزنامه ها هم معلوم است. دوستان میگویند باید به جامعه توضیح بدهید که چرا ما رای نیاورده ایم. برعکس اگر انتخاب میشدید باید به جامعه توضیح میدادیم. چون جامعه نشریات شما را خوانده و از هر حزبی که خود را جدی بگیرد انتظار دارد که کسانی که چنین مواضعی در قبال حزب دارند به رهبری آن انتخاب نشوند. شما دارید اکثریت بالائی از این حزب و رهبریش را به برخوردهای سرکوبگرانه و منصور حکمت زدائی و حذف و توطئه و پلنومها و کنگره های از پیش سازماندهی شده متهم میکنید. دارید حزب را در جامعه بی اعتبار میکنید. معلوم است که رای نمی آورید دوستان عزیز. رای را گذاشته اند برای همین.

این يك رای سیاسی است، كاملا محق است و كاملا اصولی است. الان هم دوستان میگویند پیش بینی میکنیم که در کنگره هم رای نیاوریم و یا کنارمان بگذارند. خوب ستون نویس روزنامه گاردین هم اگر بحثهای حزب ما را دنبال کند همین پیش بینی ها را خواهد کرد. کسی نمیتواند جزء رهبری يك حزب باشد و به حزب افترا بزند و علیه اش شائبه پراکنی کند، تصویر سیاهی از حزب بدهد، تصویر جنگ سردی و سرکوبگرانه و

استالینی از حزب بدهد و باز هم به رهبری همان حزب انتخاب بشود. رفقا شما از چراغ قرمزها رد شده اید و جریمه هم میشوید. هنوز حزب هیچ برخورد تشکیلاتی به شما نکرده است، اما انتظار نداشته باشید رای بیاورید. این نه حذف است و نه جراحی. این تعیین تکلیف سیاسی حزب با شماست.

فراکسیون

و مساله اسماعیل مولودی

اجازه بدهید ادعا ها را کنار بگذاریم و به زمینه های واقعی تشکیل فراکسیون بپردازیم و ببینیم این زمینه ها چه بود و فراکسیون واقعا چطور شکل گرفت. بین پلنوم ۲۶ و ۲۷ در عرض سه چهار ماه دو اتفاق مهم در این حزب افتاد، اول لجن پراکنی های فردی با امضای جعلی نوید بشارت علیه حزب و دوم تشکیل فراکسیون. این دو اتفاق یکدیگر مربوط بود.

مدت کوتاهی بعد از پلنوم ۲۶ شخصی با اسم جعلی نوید بشارت که از کادرهای حزب بود و در پلنوم هم شرکت کرده بود علنا از يك موضع کثیف پلیسی و صریحا جنگ سردی به حزب حمله کرد. این شخص، که به سرعت معلوم شد اسماعیل مولودی و عضو کمیته مرکزی حزب است، يك سری لجن نامه منتشر کرد و از يك موضع پلیسی و با زبان و قلم لمپنی که تنها از تریبونهای سوپر ارتجاعی نظیر کیهان شریعتمداری قابل انتظار است به حزب حمله کرد. اسناد مربوط به این مساله الان روی سایتها هست و میتوانید به آن رجوع کنید. نظرات نوید بشارت، از لحاظ مضمون و نه فرم بیان، شبیه نظراتی بود که برخی از رفقای که بعدا فراکسیون تشکیل دادند در همان زمان مطرح کرده بودند، و امروز هم بعد از پلنوم ۲۷ به همان نوع تبلیغات دارند ادامه میدهند. مساله حذف مخالفین و منصور حکمت زدائی و اینکه رهبری به منصور حکمت پشت کرده است و به همین خاطر دارد دم دهانها را میبندد و پلنوم اش تئاتر از پیش طراحی شده و کودتا است و غیره. این نوع بحثها قبل از پلنوم ۲۶ و بعد از آن در نوشته های داخلی رفقا البته با لحن مودبانه تری از نوید بشارت مطرح شده بود. وقتی نوید بشارت کارش را

شروع کرد رفقای تشکیل دهند فراکسیون كاملا از يك موضع حمایت آمیز و توجیه کننده، که گویا نوید بشارت محصول و قربانی بیگانه پلنوم ۲۶ است، به مساله برخورد کردند. نوید بشارت از نظر مضمونی همان نوع بحثهایی را مطرح میکرد که این رفقا طرح کرده بودند، در لجن نامه هایش علیه رهبری صریحا حساب "چهار نفر"، که بعدا بنیانگذار فراکسیون شدند، را از بقیه جدا میکرد و از موضع این "چهار نفر" و با تکرار صریح برخی از نظرات آنان به بقیه رهبری حزب میتاخت و این رفقای عزیز ما حتی يك خط نوشتند که این بحثها به ما ربطی ندارد و ما هر نقدی به رهبری حزب داشته باشیم اجازه نمیدهیم از این نقد سوء استفاده پلیسی بشود. وقتی معلوم شد نوید بشارت همان اسماعیل مولودی است، این رفقا از يك موضع حقوقی- شخصی تحت عنوان دفاع از حرمت اشخاص و تحت عنوان اصل بر برائت است به مساله برخورد کردند. بر اساس مدارك و شواهد متعدد و محکم تقریبا بر همه حزب معلوم شده بود نوید بشارت واقعی کیست و رفقا همچنان با وارد شدن به جزئیات حقوقی و جزائی، جزئیاتی که حتی از نظر حقوقی بی پایه و بی معنا بود که در اینجا لازم نیست واردش بشویم، واقعیت را انکار میکردند. و نه تنها انکار میکردند بلکه در جلسه دفتر سیاسی اسماعیل مولودی را به عرش اعلی بردند.

در جلسه ای که دفتر سیاسی برای بحث در مورد این مساله با اسماعیل مولودی تشکیل داده بود، ایشان از يك موضع طلبکار و تهاجمی به نحوی که گوئی يك زندانی سیاسی مورد بازجویی ساواک قرار گرفته، به حزب تاخت و همان حرفهایی که با امضای نوید بشارت نوشته بود نثار حزب کرد. و از جانب همان "چهار نفر" پاداش گرفت که حزیت را باید از ایشان آموخت و اگر دست آنها بود اسماعیل را به عضویت دفتر سیاسی در می آوردند و تمجید و تحسینهای دیگری از همین قبیل! متعاقب این جلسه این دوستان به رهبری حزب نامه نوشتند که باید از اسماعیل مولودی اعاده حیثیت شود و باید از او معذرت بخواهید!

اسناد همه اینها روی سایت حزب هست و خواننده میتواند به آنها رجوع کند.

این اتفاق به نظر من قبل از اینکه این دوستان فراکسیون تشکیل بدهند باعث شد که تا حد زیادی اعتبار خودشان را بعنوان رهبری حزب در خود کمیته مرکزی و در بدنه حزب از دست بدهند. شخصی پیدا شده بود که کثیف ترین افتراها و لجن ها را به طرف حزب پرتاب میکرد و این دوستان با پرچم اصل بر برائت است و اساس سوسیالیسم انسان است و غیره در کنارش ایستادند. چرا اینطور بود؟ در واقع این موضع گیری ربطی به دفاع از حقوق و حرمت افراد نداشت. دلیل این بود که مضمون بحثهای این شخص به نظرات آن رفقا در نقد رهبری حزب نزدیک بود.

قبل از اینکه فراکسیون تشکیل بشود صحبت ما با این رفقا این بود که چرا در مقابل حمله به حزب نمی ایستید؟ سؤال اصلی رهبری و همه حزب از این رفقا این بود که علیرغم هر انتقادی که به رهبری حزب دارید چرا وقتی چنین حمله کثیف و شبه پلیسی ای از همان موضع انتقادی شما به رهبری حزب منهای شما "چهار نفر" صورت میگیرد حسابتان را جدا نمیکنید، قاطع و علنا نمی ایستید و از حزبتان دفاع نمی کنید؟ اگر موضع فراکسیون، رفقای که بعدا فراکسیون تشکیل دادند، در رابطه با مساله نوید- اسماعیل رای می آورد و پذیرفته میشد الان اسماعیل مولودی عضو دفتر سیاسی حزب بود و کسی هم نمیدانست ایشان همان نوید بشارت است. چون ظاهرا از نظر حقوقی ثابت نشده بود! اگر دست این دوستان بود "حرمت" افترا زننده حفظ میشد اما چیزی از حرمت حزب باقی نمیماند؛ و این را همه حزب دید و فهمید.

در اوج اختلاف نظر با این رفقا بر سر این مساله و بعد از آنکه بر همه مسجل شد نوید و اسماعیل يك نفرند و جای دفاعی نماند، ناگهان رفقا اعلام کردند که فراکسیونی حول پلاتفرم حزب رهبر- سازمانده تشکیل میدهند و جدل بر سر مساله نوید- اسماعیل را دنبال نمیکنند. و وقتی همین واقعیت سر بر آوردن فراکسیون از دل این مباحث در اطلاعیه حزب مطرح شد گفتند

این مساله نامربوط است و خرد است، مساله این نبوده، بحث سیاسی ما را جدی بگیرد و غیره. این که این بحث رهبر- سازمانده تا چه اندازه جدی است در بالا توضیح دادم. اما واقعیت اینست که فراکسیون در اوج بحث و اختلاف نظر در مورد قضیه شبهه پلیسی نوید بشارت-اسماعیل مولودی و توسط رفقای تشکیل شد که در لجن نامه های این شخص حسابشان از بقیه رهبری حزب جدا شده بود.

این رفقا ناگهان فراکسیونی درست کردند و اعلام کردند که مساله را فراموش کنید، این مساله تمام شد، خرد و ناچیز است، برویم سر بحث حزب رهبر- سازمانده! جالب اینست که در همان اولین شماره نشریه فراکسیون، لااقل بعضی از این رفقا، اعلام کردند که آنها هم به این نتیجه رسیده اند که نوید بشارت همان اسماعیل مولودی است. این را بالاخره اعلام کردند ولی نگفتند خوب اگر اینطور است آن فشارهایی که به حزب آوردند چه بود؟ آن بحثهایی که سر اعاده حیثیت براه انداختند و آن به عرش اعلی بردن چه بود؟ بالاخره شما اشتباه میکردید و یا بقیه رهبری حزب؟ مستقل از فراکسیون و مستقل از اینکه فراکسیونی تشکیل میدادید و یا نمیدادید آیا نمیبایست بعنوان بخشی از رهبری حزب مساله را برای همه توضیح میدادید؟ لطفا توضیح بدهید که چه کردید با این حزب! قضیه اسماعیل مولودی - نوید بشارت تبدیل شد به یک مشغله طولانی این حزب چون چنین برخورد توجیه گرانه و حمایت آمیزی از جانب این رفقا وجود داشت. در غیر این صورت حزب خیلی صریح تر و قاطعتر و سریع تر میتوانست مساله را حل و فصل کند و از آن بگذرد. نوید بشارت در جامعه کارش نگرقت. دیدیم امروز هم به چه روزی افتاده است (گرچه هنوز هم رفقا در نشریه شان این چتر دفاع از حرمت افراد را بالای سرش گرفته اند و بعنوان نمونه مینویسند که چون آزادی زن غیر ایدئولوژیک است عضویت کسی مثل اسماعیل مولودی در رهبری این سازمان بلامانع است!). کسی او را جدی نگرفت حتی نیروهای اپوزیسیون که با حزب ما هم رابطه حسنه ای

ندارند. حتی مخالفان ما جدی اش نگرفتند، ولی در حزب ما، در رهبری حزب ما، عده ای با پرچم دفاع از حرمت افراد عملا از او حمایت کردند. فراکسیون از این شرایط سر برآورد و بعد اعلام کرد لطفا مساله را فراموش کنید. ممکن است کسی بگوید بسیار خوب این رفقا اشتباهی کردند و بعد متوجه شدند و قبول کردند و گذشت و تمام شد. ولی مساله این نیست. این قضیه متأسفانه یک بعد سیاسی دارد. مساله این نیست که یک اختلاف نظر حقوقی پیش آمده و مثلاً بین ادله دادستانی و وکیل مدافع تناقضاتی هست و غیره. قبل از هر چیز مساله سیاسی است. من نشان خواهم داد که این برخورد خاص به مساله نوید بشارت اسماعیل مولودی یک اشتباه موری و تاکتیکی - شخصی نیست. اینطور نیست که این دوستان از فرط عشق به حقوق فردی چنین موضعی گرفتند. و بخاطر دفاع از برائت بود که برایش فرس قرمز به دفتر سیاسی پهن کردند! این شیوه برخورد، علاوه بر حسابگرهای خرد سیاسی، ناشی از یک بینش و ذهنیت معینی در مورد حزب و حزبیت است که امروز کاملاً بر فراکسیون مسلط شده و این مساله را پائین تر توضیح خواهم داد. به نظر من بنیانگذاران فراکسیون با برخورد به قضیه نوید بشارت - اسماعیل مولودی اعتماد سیاسی بخش زیادی از حزب را از دست دادند. سر یک تند پیچ مهم و یک اتفاق شبه پلیسی بی نظیر - این بیسابقه است که عضو کمیته مرکزی یک حزب با امضای جعلی حملاتی علیه حزب بکند که تنها از کیهان شریعتمداری میتوان انتظار داشت - بخشی از رهبری حزب با پرچم اصل بر برائت است نه تنها برخورد قاطع حزب به این شخص را کند میکند بلکه عملاً به نیروی مدافع و توجیه گر فرد مورد نظر تبدیل میشود. و هنوز هم دارد به این حرکت دفاعی اش ادامه میدهد. رهبری را فقط از ادعاهایش و مقالات و مواضع سیاسی اش نمیشناسند. این یک جنبه قضیه است. جنبه مهمتر تصمیمگیریهای عملی و واقعی و موضع گیریها در این تند پیچها است. در تند پیچ حمله شبه پلیسی اسماعیل مولودی

به حزب رفقای ما در برابر حزب قرار گرفتند و این عاملی بود که فراکسیون را حتی قبل از تشکیل اش در حزب بی اعتبار کرد.

گردش به راست

امروز پیشقراولان فراکسیون اعلام میکنند که در تمامی زمینه ها، از حزب و حزبیت تا بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی و غیره و غیره با خط رسمی حزب عمیقاً اختلاف نظر دارند. در پلاتفرم فراکسیون همانطور که گفتم اینها منعکس نیست ولی مخصوص بعد از پلنوم این رفقا رفتند روی این خط که اختلافات نظرانشان را مطرح کنند و آنها را عمیق کنند. و این عمیق کردنها خواه ناخواه راست تر و راست تر شده است.

و این قابل پیش بینی بود. شما نمیتوانید از حزب کمونیست کارگری از موضع چپ انتقاد کنید از موضع چپ فاصله بگیرید و از موضع چپ جدا شوید. چنین چیزی ممکن نیست. خواه ناخواه انشعابها از راست است و تا حالا اینطور بوده است. حتی اگر ظاهرش چپ باشد. اولین باری نیست که چنین اتفاقی میافتد. اخیراً انشعاب از حزب را داشتیم و قبل از آن استعفاهایی را داشتیم و آنها هم با پرچم منصور حکمت، با پرچم کارگر، با پرچم انتقال انجام نشده و غیره شروع کردند ولی بالاخره دیدیم از کجا سر درآوردند. فراکسیون راهی که آنها شاید چند ماهه رفتند چند روزه رفت. به سرعت این راه را طی کرد. و امروز از نظر تئوریهایی که در نشریات این فراکسیون در مورد لنین و لنینیسم و حزب لنینی نوشته میشود، برخوردی که به مساله انقلاب و جنبش سلبی اثباتی میشود، برخوردی که بخصوص به مقوله حزب و حزبیت میشود، کاملاً شما یک خط راست را مشاهده میکنید. ومعنای واقعی این خط تا آنجا که به حزب و حزبیت بر میگردد انحلال طلبی است. از همان روز اول و قبل از اینکه فراکسیون تشکیل بشود در موضعی که این رفقا در قبال مساله نوید بشارت گرفتند انحلال طلبی مستتر بود. حزبی که یکپارچه نایستد و در برابر چنین حمله ای از خود دفاع نکند حکم به انحلال خود داده است. و اگر چنین شیوه هائی، خطی که این

دوستان در رهبری حزب نمایندگی میکردند، در حزب سنت میشد و جا می افتاد، یک ماه هم این حزب دوام نمی آورد. پلیس از سر و کولش بالا میرفت. و از درون منفجرش میکرد. حزبی که از حزبیت خودش در برابر حملات نوع پلیسی دفاع نکند سند انحلال خود را امضا کرده است. این اولین قدمی بود که رفقا قبل از تشکیل فراکسیون برداشتند و بعد از تشکیل فراکسیون تا امروز میبینید در این خط بیشتر و بیشتر به پیش رفته اند. و انحلال طلبی اصل کارشان است. بخش اعظم بحث من بر سر حزبیت و انحلال طلبی و برخوردی که به لنین و حزب لنینی دارند خواهد بود. اما قبل از آن دو نکته را که به مضمون قطعنامه های پلنوم ۲۷ مربوط میشود، باید توضیح بدهم.

مساله آزادیهای سیاسی و بحث سلبی اثباتی

رفقا در مورد قطعنامه تصرف قدرت سیاسی بر دو نکته انگشت گذاشته اند و شروع کرده اند به تبلیغ علیه این قطعنامه ها. در خود پلنوم هم همین نکات را گفتند و جواب هم گرفتند و در هر حال تصمیم گرفته اند بحث را ادامه بدهند. ظاهراً حزب مدرن حزبی است که مدام با خودش مشغول بحث است. در هر حال یکی از نکات مورد بحث مساله آزادیهای سیاسی است. این بحث که تا وقتی آزادیهای پایه ای سیاسی در جامعه ای نباشد و مردم حق دخالت در سرنوشت خودشان را نداشته باشند در چنین جامعه ای انقلاب تنها راه حل است. و چنین جامعه ای انقلاب میکند. و آنطرف سکه هم اینست که اگر این آزادیها وجود داشته باشد حزبی مثل حزب ما با انتخابات هم میتواند بقدرت برسد. و ما حزب اکثریت هستیم. این جنبه دوم بحثی است که منصور حکمت در آیا کمونیسم در ایران پیروزمیشود مطرح کرده است. که این قسمت را در اینجا نقل میکنم

"در دو شرایط به نظر من شانس سرکار آمدن ما بیشتر از بقیه است. یکی در شرایط دمکراتیک و انتخابات، و دیگری در شرایط انقلابی. در هر دو شرایط ما سرکار می آیم. در هر دوی اینها کمونیسم کارگری سرکار می آید. من فرض

اینکه ما اول باید حضور داشته باشیم تا سر کار بیائیم را بعداً بحث میکنم. فرض کنیم این نیرو توانسته است خودش را به صحنه انتخاباتی آزاد در یک کشوری که جمهوری اسلامی نیست، برساند. در یک پروسه انتخاباتی دمکراتیک، اگر بنا باشد یک چنین پروسه ای در ایران پا بگیرد، ما سر کار می آیم. حزب کمونیست کارگری بنظر من بالاترین رای را بین مردمی که آزادانه به پای صندوقهای رای رفته باشند، بدست می آورد. سلطنت طلب فکر نمیکنم این شانس را داشته باشد. اشتباه است اگر فکر کنیم که انتخابات به نفع آنهاست و فقط انقلاب به نفع ما تمام میشود. انتخابات هم به نفع ما تمام میشود. و دقیقاً به همین خاطر است که فکر میکنم پای انتخابات نمیروند، مگر مجبورشان کنیم.

پروسه ای که برویم مجلس آزادی برگزار کنیم و در حوزه مختلف کاندید معرفی کنیم و رای مردم را بشماریم، حزب کمونیست کارگری به عنوان بزرگترین حزب کشور وارد مجلس میشود. ممکن است اکثریت نباشد ولی اگر بگذارند در یک انتخابات آزاد با سه ماه فرجه تبلیغاتی کار کند، بزرگترین حزب سیاسی کشور میشود. در این رابطه میتوانیم بحث کنیم. به هر حال به نظر من پروسه انتخاباتی ما را سر کار میاورد. به خاطر واقعیتی که آن جامعه پشت سر میگذارد پروسه انتخاباتی منتقد آن وضعیت را سر کار می آورد. من راجع به نوع کمونیسم مان بعداً حرف میزنم که این نوع کمونیسم با کمونیسمهای دیگر چه فرقی دارد. به اضافه اینکه رابطه ای که ما با مردم داریم، بر خلاف سنت تائوتونی چپ، رابطه ای خیلی روشن و شفاف و قابل فهم است. ما داریم راجع به نوع کمونیسم جدیدی حرف میزنیم. انقلاب هم ما را به نظرم سر کار می آورد. یعنی هم پروسه دمکراتیک و هم پروسه انقلابی شانس و قدرت ما را بیشتر میکند."

بحث روشن است. از نظر منصور حکمت ما به دو شیوه میتوانیم بقدرت برسیم یا با انتخابات، اگر آزادی در جامعه باشد، و یا با انقلاب. منصور حکمت این بحث را طرح نمیکند که فقط یک امکان تئوریک و آکادمیک را مطرح کند و کنار بگذارد. این

بحث را میکند برای اینکه نشان بدهد چطور باید ما با این پرچم ما حزب اکثریت هستیم به جنگ حکومت برویم و این یکی از شاخه های تبلیغی و یکی از مواضع ما برای سازماندهی انقلاب است. به نظر من اساس بحث منصور حکمت اینست. منصور حکمت میگوید این آزادیها را نمیدهند چون میدانند که ما بقدرت خواهیم رسید. اکثریت جامعه با ما است و بهمین دلیل است که آزادی نمیدهند. این روح بحث است و از همین زاویه هم در قطعنامه آمده است. این نه یک تئوری جدیدی برای انقلاب است و نه استنتاج انقلاب از اینکه آزادی نیست و غیره. این دوستان این نظر را به برنشتاین و کائوتسکیس و غیره متهم کرده اند که به نظر من در جای اشتباهی دنبال کائوتسکی و برنشتاین و انترناسیونال دو میگردند. برنشتاین و کائوتسکی بغل گوش خود این دوستان جزو بزرگان تئوریسین این فراکسیون است. که بعدا به آن هم میرسیم. در هر حال تا آنجا که به این بحث بر میگردد صحبت بر سر دموکراسی نیست بحث بر سر آزادیهای سیاسی است به همان معنا که در شعار آزادی برابری حکومت کارگری آمده است. یعنی آزادی به معنای دخالت و اعمال اراده مستقیم مردم در سرنوشت سیاسی خود و در قطعنامه هم صریحا به همین معنی از آزادیهای سیاسی صحبت شده است. آیا کسی چنین توهمی دارد که در کشورهای دموکراسی پارلمانی چنین است؟ آیا مردم در این جوامع در سرنوشت سیاسی خودشان دخالت میکنند؟ نقد از این موضع بیشتر نشاندهنده توهم انتقاد کننده به دموکراسی پارلمانی و یکی گرفتن آزادی و دموکراسی است. مدتها است که در سنت ما آزادی و دموکراسی کاملا از هم متمایز و در مقابل یکدیگر تبیین میشوند. (به "دموکراسی تعبیر و واقعیات" نوشته معروف منصور حکمت رجوع کنید). در هر حال فکر میکنم این نکته روشن باشد و من توضیح بیشتری را لازم نمیبینم.

اما نکته مهمتر بحث سلبی-اثباتی است. میگویند منصور حکمت گفته است انقلاب سلبی است و بنا بر این طرح سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی در شرایط

انقلابی سم است. نباید بگوئیم این محور تبلیغات ما است، مرکز تبلیغات توده ای ما است و غیره. بگذارید چند نکته را در اینجا روشن کنم.

نکته اول اینکه سوسیالیسم بعنوان يك خواست اثباتی و بعنوان آلترناتیو اثباتی ما در انقلاب جایی ندارد و نه به معنای نفی وضع موجود. منصور حکمت سوسیالیسم را بعنوان يك آلترناتیو اثباتی در شرایط انقلابی غلط میداند. به این نقل قول توجه کنید: "ببینید جنبش اثباتی، جنبش کمونیستی در دوره انقلابی، جنبش آگاهگری نیست که الان به خیابانها کشیده شده است. آگاهگری هیچوقت نمیرود جلوی یادگان، شعار اثباتی نمیرود جلوی یادگان. در نتیجه به نظر من اشتباه است اگر حزب کمونیست کارگری در شرایط فعلی و در سر بزنگاه "جمهوری اسلامی نه! تبعیض نه!، اسلام نه!، حجاب نه!،" شروع کند بگوید ما می آئیم و ۳۷ ساعت کار برقرار میکنیم و آخر سال مزد هر کس را آنطور حساب میکنیم و پرداخت میکنیم. شما چطور میخواهید حکومت کنید؟ یکی در اینترنت گفته بود شما عدد بدهید و بگوئید خرج حکومت شما چقدر است؟ عدد نمیدهم. مگر خمینی به شما عدد داده بود؟ مگر فرانکو در اسپانیا به کسی عدد داده بود؟ این شیخهای طالبان به کسی عدد داده بودند؟ آمدند و زدند و گرفتند و بعد گفتند میخواهند چکار کنند. اینقدر معرفه بودند که مردم نگویند اینها از آسمان آمده اند."

روشن است منصور حکمت تبلیغ سوسیالیسم در شرایط انقلابی را بعنوان يك برنامه اثباتی رد میکند. ۳۷ ساعت کار و عدد و رقم و بودجه بندی را نمیشود و نباید در دل انقلاب برد و سم است اگر کسی در دل انقلاب سوسیالیسم را با اینکه با چه سیاستی حقوقها را میدهم، با اعداد و ارقام، و با چه سیاستی بودجه بندی میکنیم و تولید و توزیع را سازمان میدهم و غیره توضیح بدهد. این بی معنی است. در عین اینکه البته در خود جنبش سوسیالیستی و جنبش کمونیسم کارگری در این سطح هم باید در مورد سوسیالیسم بحث کرد و باز کرد و صحبت کرد. خود

منصور حکمت در بحث "آیا پیروزی کمونیسم در ایران عملی است" سر نخ از سیاستهای اثباتی کمونیستی بعد از بقدرت رسیدن بدست میدهد. میخواهم بگویم طرح اثباتی سوسیالیسم کلا ممنوع نیست. ولی وقتی در مورد انقلاب و شرایط انقلابی صحبت میکنیم تبلیغات ما باید سلبی باشد. بحث منصور حکمت اینست که وقتی انقلاب را میخواهید سازمان بدهید و مردم را بسیج کنید و رهبر انقلاب بشوید نباید با برنامه و شعارهای اثباتی حرکت کنید. نمیشود حول آلترناتیو اثباتی انقلاب کرد.

در هر حال روشن است که بحث منصور حکمت در مورد غلط بودن طرح اثباتی سوسیالیسم و آلترناتیو ما در شرایط انقلابی است. اما سوسیالیسم بعنوان يك خواست سلبی چه؟ سوسیالیسم برای رفع تبعیض چه؟ سوسیالیسم بعنوان نه به بربریت چه؟ آیا اینها هم سم است؟ امروز سوسیالیسم را به این معانی دارند در خیابانها و تجمعات شعار میدهند و این نه تنها منافاتی با بحث سلبی اثباتی ندارد بلکه چیزی بجز تعمیم نه مردم به وضعیت موجود نیست. خود منصور حکمت در بحثهای دیگرش درسمینار "آیا پیروزی کمونیسم در ایران عملی است" و در سمینار "بازخوانی کاپیتال" تاکید میکند که سوسیالیسم در جوهر خود سلبی است و در کلاسهای مارکسیستی اساسا بعنوان نفی استثمار و مالکیت خصوصی مطرح شده و نه بعنوان يك طرح اثباتی سیستم تولیدی برای جامعه. او در "آیا پیروزی کمونیسم در ایران عملی است" میگوید:

"انقلاب يك حرکت سلبی است. در انجمن مارکس در بحث کاپیتال حتی راجع به سوسیالیسم از مارکس برایتان خواندم که کمونیسم جنبشی است برای نفی وضع موجود. خودش هیچ الگوی اثباتی فی الحال ندارد. چون وضع موجود مبتنی بر مالکیت خصوصی است، بنا به تعریف، کمونیسم، مبتنی بر لغو مالکیت خصوصی است. به این معنی، داده های امروز است که به شما میگوید فردا چه کار میکنید، نه طرح اثباتی خودتان راجع به فردا. این به معنی روزمره ترش در مورد جنبش سیاسی هم صلق

میکند." (آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است).

بنا بر این روشن است که سوسیالیسم بعنوان يك شعار سلبی کاملا امکان توده گیر شدن دارد و هم امروز ما داریم نمونه های بارز آنرا میبینیم. این به نظر من معنی واقعی تعمیم نه مردم است.

منصور حکمت در سمینار بحث سلبی اثباتی میگوید:

"... بقول معروف در خیلی موارد در سلب، اثباتی نهفته است. اینکه شما تا کجا را میخواهید نفی کنی نشان میدهد چه چیزی را میخواهی عوض کنی."

این تر به نظر من پایه بحث "تعمیق نه مردم" است که بعدا در نوشته دیگری منصور حکمت مطرح میکند.

نکته دوم اینکه در همان بحث سلبی اثباتی منصور حکمت به اهمیت طرح اثباتی سوسیالیسم در جامعه اشاره میکند: "واضح است تصویر اثباتی تو باید همیشه بالای سر جامعه باشد. من میگویم که شعار روز جنگ، آن شعار هل من مبارز طلبیدن و بسیج دادن که برویم به سمت یادگانها، بزنی و بگیرید، نمیخواهیم، رضایت نمیدهم، "طبرزدی، طبرزدی نوکر بی اختیار" از اینکه آلترناتیو را گفته ای در نمی آید. این شعارها از این در می آیند که آنها میخواهند سازش کنند و تو نمیخواهی، فقط از این. یکی یکی سیاستمدارهای طبقات دیگر می خواهند سازش کنند ولی تو نمیخواهی. یکی یکی در حفظ وضع موجود آن روز ذینفع میشوند ولی تو ذینفع نیستی. و اگر مردم هم ذینفع نباشند و حس کنند ذینفع نیستند با تو می آیند. یا تو باید کاری بکنی که حس کنند ذینفع نیستند. به این معنی قبول میکنم که هر چه جلوتر میرویم و اوضاع آشفته تر میشود، میزان و درجه بیشتری از اینکه آلترناتیو چی هست را باید وارد کنیم." (تاکیدات از من است)

امیدوارم نکته روشن باشد. تا آنجا که کسی بخواهد به نص صریح رجوع کند نقل قولهای فوق باید کافی باشد. اما مساله مهمتر اینست که متد و اساس بحث چیست؟ خود منصور حکمت در اول صحبتش میگوید مساله بر سر شم رهبری و تامین هژمونی جنبش اثباتی سوسیالیستی بر جنبش

سلبی انقلابی است. سند مصوب پلنوم ۲۷ میگوید باید نقد مردم به وضع موجود را تا سطح يك نقد سوسیالیستی تعمیق کرد و این به نظر من نتیجه مستقیم متد منصور حکمت در بحث سلبی اثباتی است. شم رهبری این را ایجاب میکند که پرچم سوسیالیسم بعنوان نفی وضع موجود را بلند کنید. وقتی منصور حکمت بحثش را مطرح کرد هنوز این اتفاقها نیافتاده بود. جامعه، پیشروان جامعه در حرکتها، اعتراضی، امروز دارد سوسیالیسم را بعنوان رفیع تبعیض شعار میدهد. سوسیالیسم را در مقابل بربریت شعار میدهد. سوسیالیسم را بعنوان تنها ره رهایی شعار میدهد. در بیانیه ها و قطعنامه های گرد همائی هایش میگوید این دنیای واژگون را باید زیر رو کنیم. یعنی يك مضمون کاملا سوسیالیستی. در دفاع از حقوق کودک این را اعلام میکند و در اول ماه مه این را میگوید و در بسیاری از تجمعات اعتراضی دیگر نیز همین نوع شعارها و بیانیه ها داده میشود. آیا مردمی که شعار سوسیالیسم را میدهند منظورشان برنامه های اثباتی سوسیالیسم است؟ چون اثبات عاشق سوسیالیسم شده اند این شعارها را میدهند؟ واضح است که اصلا اینطور نیست. علتش اینست که "نه" مردم و نقد واقعی جامعه به وضع موجود رادیکال تر شده است. همانطور که منصور حکمت پیش بینی میکند هر چه وضعیت انقلابی تر میشود جامعه نقد عمیقتری را طرح میکنند و حزب ما در این پروسه نقش داشته است. وقتی دانشجویان میگویند "نان آزادی برای همه" چه چیزی را اعلام میکنند؟ دارند علیه فقر و علیه اختناق شعار میدهند.

نکته دیگر اینکه باید بین شکل و مضمون واقعی شعارها تفکیک قائل شد. شعار آزادی برابری هم ظاهرا اثباتی است ولی مضمونش کاملا سلبی است. در بررسی انقلاب اکتبر منصور حکمت این مثال را میزند که اولاً در شعار اصلی این انقلاب "نان، صلح، زمین"، خواست صلح نقش کلیدی داشت و ثانیا صلح بعنوان يك شعار سلبی، به معنای نه به جنگ جهانی اول که روسیه در آن درگیر بود توده گیر شد و نه صلح به معنی اثباتی

جامعه مسالمت آمیزی که همه به هم لبخند میزنند و شیر و عسل در جویهایش روان است. به این عنوان اثباتی صلح مردم را بخیبایان نمیکشاند. صلح در انقلاب اکتبر به معنی نه به جنگ است و اساسا بلشویکها بر همین مبنا توانستند در جامعه نیرو جمع کنند.

در ایران امروز نیز شعار آزادی برابری، در همان حدی که در توازن قوای موجود شعاری میتواند توده ای شود، در جامعه توده ای شده و جا باز کرده است. آزادی یعنی نه به اختناق نه به سرکوب و برابری یعنی نه به تبعیض و نه به شکاف بین فقر و ثروت. و امروز سوسیالیسم هم با همین مضمون در حرکات اعتراضی طرح میشود. بعنوان "تان و آزادی برای همه"، "برای رفع تبعیض"، "تنها ره رهایی". "نه به بربریت".

سوسیالیسم به این معانی دارد توده گیر میشود. آیا نتیجه طبیعی این شرایط این نیست که باید پرچم تبعیض نه مردم را بلند کنیم و تا حد نقد سوسیالیستی رشد بدهیم؟ وقتی سوسیالیسم به این معانی سلبی که توضیح دادم توده ای میشود جمهوری سوسیالیستی هم بالطبع بعنوان نه به کل سیستم حکومتی موجود میتواند در جامعه جا باز کند.

این را اینجا روشن کنم که کسی نمیگوید انقلاب آتی را باید حول زنده باد جمهوری سوسیالیستی سازمان داد. انقلاب به احتمال زیاد حول شعارهایی علیه مذهب و علیه بیحقوقی زن شکل میگیرد. بقول منصور حکمت انقلاب ایران يك خصلت قوی ضد مذهبی خواهد داشت و يك جنبه قوی ضد فرودستی زن. و در اسناد مصوب پلنوم هم این نوع شعارهای مشخص سلبی مورد تاکید قرار گرفته است. بحث بنا بر این بر سر سازماندهی انقلاب حول شعار جمهوری سوسیالیستی نیست. بحث بر سر اینست که ما باید در تبلیغات وسیع توده ای به این معنی نفی ای و انتقادی هم سوسیالیسم وهم جمهوری سوسیالیستی را به میان مردم ببریم. سوسیالیسم هم اکنون در جامعه مطرح است، دارند شعارش را میدهند، این شمره کار ما است، این را بشناسیم، به آن اتکا کنیم و آگاهانه تر و روشن تر محور کارمان قرار بدهیم و بجلو ببریم. کسی که با بحث سلبی اثباتی

مقابل این سیاست می ایستد در واقع اولا سوسیالیسم را به همان معنی اثباتی بوجه بندی و عدد و رقم میفهمد و ثانيا مکانیسم تعمیق نه مردم و تبدیل شدن به نماینده نه مردم را درک نمیکند. تعمیق "نه" یعنی طبقاتی تر شدن آن و یعنی سوسیالیستی تر شدن آن. یعنی نه به استثمار نه به کار مزدی نه به تبعیض طبقاتی نه به کل این سیستم. این دو محور خصلت سلبی سوسیالیسم و تعمیق نه مردم را که در نظر بگیریم متوجه میشویم که سیاست بردن سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی به میان مردم نه تنها هیچ تناقضی با بحثهای منصور حکمت ندارد بلکه با همان متدولوژی و در ادامه آنست.

حزب و حزبیت

موضوع فراکسیون در مورد حزب و حزبیت يك حلقه کلیدی است و در اینجا بروشنی میشود دید که رفقای فراکسیون از نظر عمق راست این بحثها به چه ورطه ای در غلطیده اند. بحث حزبیت ظاهرا از آنجا شروع شد که من در انجمن مارکس در مورد حزب و حزبیت يك سمینار گذاشتم. اساس بحث من در این سمینار باز کردن سخنرانی منصور حکمت در مورد همین موضوع حزب و حزبیت بود که در کنفرانسی در سوئد ایراد کرده بود. نکات مورد تاکید وی در این بحث عبارت بود از تاکید بر تقدس حزب، دفاع از حزبیت و تاکید بر اینکه اصل بر حقانیت حزب است مگر اینکه عکس اش ثابت شود. بحث اینکه اگر کسی به حزب اتهام بزند که بخاطر نظرات مخالف کسی را حذف میکند و یا رهبری حزب مخالف سیاسی اش را سرکوب میکند این فساد است و اتهام زننده باید ابتدا از حزب بیرون برود و بعد اتهامش را یا ثابت کند و یا معذرت بخواهد. تاکید بر اینکه قدرت حزب در اتحادش است و حتی در ظاهر باید این اتحاد را حفظ کرد. و غیره و غیره. من همین بحثها را توضیح دادم و از جانب دوستان "متهم" به حزبیت لنینی شدم. رفقا روشن نکرده اند که این اتهام به منصور حکمت هم وارد هست و یا فقط گریبان مرا میگیرد! آنچه من به بحث اضافه کردم دو موضوع منیت و علنیت بود. در مورد منیت این را بگویم که

این دوستان به این بحث يك معنی اخلاقی میدهند در حالیکه بسادگی معنی اش فردگرادی بورژوازی است که در جوامع حاضر يك نرم است. فردیت در مقابل کار جمعی و فرد را در محور حزب قرار دادن. این فردیت هیچ ربطی به بحث حزب و شخصیتها ندارد و من همین را مفصلا در سمینارم توضیح دادم. اما گذشته از این نکته کل بحث من در مورد حزبیت، که همانطور که گفتم اساس اش نظرات منصور حکمت است، مورد نقد رفقا آنهم با "اتهام" لنینی و حزب لنینی قرار میگیرد. و در مقابل اش تئوری داده میشود در مورد يك حزب ظاهرا مدرن. بنا بر این لازم است اول ببینیم این حزب مدرنی که رفقا در برابر حزب لنینی قرار داده اند چه نوع حزبی است. من نشان میدهم که این حزبی که رفقا مطرح میکنند نه تنها مدرن نیست بلکه بیشتر شبیه يك سازمان عشیرتی است. و برای کمونیسم کارگری این نظرات از لحاظ عملی و بطور واقعی انحلال طلبانه است. با نیت انحلال کسی کار نمیکند ولی این نظرات عملا به این نتیجه ختم میشود. مبانی این حزبی که دوستان مطرح میکنند اینهاست:

اولا رفقا معتقدند در حزب میتواند گرایشات متفاوتی وجود داشته باشد. در دوره قبل از جانب انشعاییون بحث تعدد نظرات را داشتیم و حالا این نظر به تعدد گرایشات بسط داده شده است. تعدد گرایشات حتی اگر فقط به معنی تعدد نظر باشد (انطور که دوستان منشعب مطرح میکردند تعدد نظر، وحدت عمل) باز عملا به چند عملی منجر خواهد شد. تا آنجا که به مباحث و نظرات تئوریک و تحلیلهای عمومی سیاسی مربوط میشود روشن است که در این موارد رای گیری نمیشود و هر کس میتواند نظرات خودش را داشته باشد. ولی اگر بحث بر سر موضوع گیری و سیاستهای عملی معینی است اینجا دیگر اختلاف نظر نمیتواند به اختلاف در پراتیک و نقشه عملهای متفاوت منجر نشود. حزب تعدد نظرات و تعدد گرایشات خواه ناخواه حزب تعدد عمل خواهد بود. دوستان انشعایی لاقال در لفظ تعدد عمل در يك حزب را رد میکردند، اما حزب رفقای

فراکسیون مدرن تر از این حرفها است! این رفقا عملا نشان داده اند که نه تنها تعدد نظرات بلکه تعدد عمل را هم در يك حزب مجاز میدانند. در حزب مورد نظر رفقا هر فرد یا اقلیتی در رهبری حزب در صورتی که قطعنامه و یا پیشنهادش رای نیابد میتواند آن را خود اتخاذ کند و در جامعه پیاده کند! این رفقا هم قبل از فراکسیون و هم بعد از آن قطعنامه و طرح کمپینهایی که در دفتر سیاسی رد شده بود - مشخصا کمپین علیه فقر و کمپین در مورد کارگران مهاجر افغانی - را در دستور کار خود گذاشته اند. قبلا میگفتند پروژه شخصی است و الان میگویند پروژه فراکسیون است. این به نظر من با تعریف حزب و با پایه ای ترین اصول حزبیت در تناقض است. هیچ بخشی از حزب، شخص یا فراکسیون، مجاز نیست پلاتفرم عملی رد شده بوسیله رهبری حزب را در جامعه پراتیک کند. تعدد عمل در هر حزبی و حتی در هر سازمانی که بخواهد کار جمعی از دو نفر بیشتر انجام بدهد یعنی بی عملی، یعنی فلج شدن کامل و در نهایت انحلال. تعدد عمل نه تنها در يك حزب سیاسی بلکه در هر سازمان عمل جمعی غیر ممکن است. هر حزب و یا سازمانی باید سیاست عملی واحدی داشته باشد. اکثریت سیاستی را تصویب میکنند و حزب آنرا پیاده میکند. این درست است که در حزب ما کسی مجبور نیست سیاستی را که قبول ندارد انجام بدهد ولی عکس قضیه صادق نیست. کسی مجاز نیست سیاستی که حزب قبول ندارد ولی خودش قبول دارد را انجام بدهد. رفقا عملا در حزب ما چنین عمل میکنند و آنرا نشانه ای از مدرنیسم میدانند. در حزب مدرن این رفقا اگر در مورد پلاتفرمی سه نظر باشد و سه نوع سیاست باشد طرحی که تصویب شده را اکثریت پیاده میکنند و دو طرح دیگر را همانهایی که موافق اش بودند عملی میکنند. هر يك در بدنه حزب موافقینشان را پیدا میکنند و کار خودشان را میکنند. این حزب نیست يك سازمان ملوک الطوائفی است! حول تعدد عمل و تعدد گرایشات میشود کلوپ بحث آزاد ساخت ولی حزب نمیشود ساخت. يك دپارتمان دانشگاه و یا موسسه مطالعاتی میتواند اینطور

کار کند ولی شهرداری محل شما که میخواهد تصمیم بگیرد يك خیابان را اسفالت کند و یا نکند نمیتواند تعدد عمل را برسمیت بشناسد. بطریق اولی يك حزب سیاسی که اساسا برای عمل و پراتیک سیاسی تشکیل شده بهیچوجه نمیتواند اینطور کار بکند. همین تز به تنهایی یعنی بی عملی و در نهایت انحلال.

تز دوم رفقا اینست که در يك حزب مدرن اقلیت تابع اکثریت نیست! نظریه عجیبی است! ظاهرا رفقا از این حکم درست که نباید کسی را به کاری که خودش با آن موافق نیست وادار کرد - و اساسا به همین دلیل هم عبارت تبعیت اقلیت از اکثریت در اصول سازمانی حزب ذکر نشده است - به چنین نتیجه ای رسیده اند! به نظر من اصل تبعیت اقلیت از اکثریت ربطی به داوطلبانه و یا نبودن مسئولیت ها ندارد. سؤال اینست که در هر حال آن کاری که باید انجام شود، آن سیاستی که میتوان برای انجام آن داوطلب شد و یا نشد، را چه کسی تعیین میکند؟ واضح است که اکثریت! اکثریت سیاست و نقشه عمل را تعیین میکند و حزب، بعنوان يك سازمان و نه لزوما هر عضو آن، ملزم به اجرای آنست. وقتی میگوئیم حزب حزب مصوبات است این یعنی تبعیت اقلیت از اکثریت. همه قبول میکنند که سیاست حزب همانست که اکثریت میگوید. و کل حزب موظف است آنرا پیاده کند. ۶۰ درصد يك ارگان تصمیم گیری و یا کمیته حزبی سیاستی را تصویب میکند و ۴۰ درصد دیگر قبول میکنند که این سیاست کل تشکیلات متبوع آن کمیته است و باید کل آن تشکیلات سیاست مصوبه را عملی کند. اینکه قبول مسئولیت داوطلبانه است فرقی در این اصل ایجاد نمیکند. آن ۴۰ درصد اگر خودشان نخواهند مجبور به انجام سیاست مصوبه نیستند ولی در هر حال سیاستی که در دستور کل حزب قرار میگیرد سیاست مصوب اکثریت است و ۴۰ درصد مجاز نیست سیاست دیگری را در دستور بگذارد (البته در حزب تعدد عمل این تبعیت از اکثریت الزامی نیست. از حق نباید گذشت که نظرات انحلال طلبانه رفقا منسجم است!) حزب با سیاست

مصوب معرفی میشود، و ملاک تصویب سیاستها رای اکثریت است. این يك معنی واقعی تبعیت اقلیت از اکثریت است. جنبه دیگر این است که رهبری را اکثریت انتخاب میکند. در کنگره ها، در پلنوما و در کنفرانسها، کمیته های انتخابی را اکثریت تعیین میکنند. حزب کمیته های انتخابی، کنگره انتخاباتی، کمیته مرکزی انتخابی، و دفتر سیاسی انتخابی دارد. و در همه این موارد رای اکثریت تعیین کننده است. معنی تبعیت اقلیت از اکثریت اینجا در چیست؟ اینکه همه این کمیته ها را قبول میکنند. اقلیتی هم که به این کمیته ها رای نداده آنها را بعنوان کمیته های تصمیمگیری میپذیرد و به تصمیم آنها احترام میگذارد. اگر جز این باشد نه حزب و نه هیچ موسسه ای نمیتواند دورهم جمع شود و قدم از قدم بردارد، مگر البته بر مبنای یکنوع اشرافیت کار کند.

و این ما را به اصل سوم حزبیت مدرن رفقا میرساند: حزب پیشکسوتان! در حزب منصورحکمت "اشرافیت و مجلس خبرگان" نداریم اما کسی که اعتراض میکند که چرا مرا انتخاب نکردید و سوابقش را به رخ میکشد در واقع دارد میگوید که اشرافیت داریم؛ پیشکسوتان اشراف اند. پیشکسوتان از پیش معلوم است باید رای بیاورند. حتی اگر فعالیت سیاسی ای داشته باشند که کاملاً غلط باشد و حزب آنها نقد کرده باشد اینها مهم نیست، موضع و حرکت سیاسی مهم نیست، سابقه مهم است. یکنوع رهبری مادام العمر و یکنوع حزب کاستی يك وجه دیگر این حزب به اصطلاح مدرن دوستان است. در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی این حزب اعضای جونیور و سینیور داریم و جونیورها باید مواظب باشند پا را از گلیم خودشان درازتر نکنند. در اینجا یعنی در انتخاب ارگانهای رهبری نیز، در حزب مدرن رفقا رای اکثریت معنائی ندارد. کمیته مرکزی يك مهر لاستیکی است که لیست افراد را بر اساس سابقه جلوی خودش میگذارد و رای میدهد، مگر یکی از آن سابقه دارها، البته به تشخیص خودش، از پایه زیر کمونیسم زده باشد! اگر کنار کسی مثل اسماعیل مولودی ایستاده باشد این مهم

نیست چون خودش فکر میکند این کار کمونیستی است و همین کافی است. اگر نود درصد کمیته مرکزی طور دیگری فکر کنند این قبول نیست چون حقانیت که اولاً با اکثریت نیست و ثانیاً اقلیت ملزم نیست از اکثریت تبعیت کند. و بنا بر این اگر من فکر میکنم يك امری درست است حتماً درست است و نظر بقیه هم مهم نیست! در حزب انسانی و مدرن ما فرد مرکز عالم است!

چنین تصویری از حزب بیشتر به احزاب عشیرتی، احزاب قومی نظیر حزب جلال طالبانی و بارزانی شبیه است. احزابی که بالاخره يك الیتی دارند، اشرافیتی دارند که در راس حزب است و بقیه هم از پیش معلوم است جایشان در حزب کجاست، کسی پایش را از گلیمش درازتر نمیکند و هر کمیته منطقه ای اش بر حسب اینکه رهبری منطقه در دست کی باشد يك سازی را میزند، اکثریت و اقلیت هم معنائی ندارد، و تعدد عمل و تعدد گرایشات هم که به وفور در چنین احزابی یافت میشود. این معنی عملی حزب مدرنی است که رفقا تصویر میکنند! این نقد حزب لنینی از موضع مدرن نیست این بازگشت به سازمانهای عشیرتی ماقبل بورژوائی است.

برای اینکه نشان بدهم معنی واقعی چنین تئوریهائی انحلال است اجازه بدهید مثالی بزنم. فرض کنید جمهوری سوسیالیستی مستقر شده و شوراها امور را بدست گرفته اند. در شورائی رای میگیرند و اکثریت رای میدهد که مثلاً در فلان منطقه شهر مدرسه ساخته شود و اقلیتی میگوید در همان محل پارك ساخته شود. تبعیت اقلیت از اکثریت یعنی اینکه همه پروژه مدرسه سازی را می پذیرند، اقلیت میتواند در این پروژه کاری بعهده نگیرد ولی شورا تصمیم اکثریت را اجرا میکند. اقلیت هم فو قش بحثشان را در مخالفت در روزنامه محلی چاپ میکنند و بعد که پروژه عملی شروع شد بحث را خاتمه میدهند. اما بر اساس تراهی رفقا اقلیت شورا باید بگوید نه، من پروژه پارکسازی را خودم به پیش میبرم. میروم نیرو جمع میکنم و آنها پیاده میکنم. شما مدرسه درست میکنی و من به هم به کمک موافقین پارکسازی در جامعه در همان نقطه پارك میسازم.

و این یعنی اینکه نه پارك ساخته میشود و نه مدرسه و چنین شورائی هم باید دو روز دیگر خودش را منحل کند. چون اولین و پایه ای ترین اصل فعالیت جمعی در آن زیر پا گذاشته شده است.

بحشی که دوستان در مورد حزب دارند عیناً همین است. حزب دارد میروم مدرسه بسازد و اینها میخوانند پارك درست کنند. و بنا بر این مدام دیوارهای مدرسه را پائین می آورند. (حزب میگوید حجابها را بردارید و دوستان آنها با کشف حجاب رضا خانی مقایسه میکنند و اعلام میکنند مساله مردم فقر است نه حجاب!) و حزب هم ظاهراً باید برود درختها را بکند. اما البته در عمل هیچیک از این اتفاقات نمی افتد. جامعه، طبقه کارگر و مردمی که این کشاکش را می بینند خواهند گفت شما اول تصمیم بگیرید چکار میخواهید بکنید بعد لطفاً حزب بسازید. ما را بیخود معطل نکنید. اینطور نیست که جامعه میگوید "به به! چه حزب مدرن و بازاری! دیسپیلین آهنین لنینی را کنار گذاشته و راحت به فراکسیونهای اجازه میدهد هر کس حرف خودش را بزند و کار خودش را بکند. برویم عضو این حزب بشویم!" نه عزیز من. جامعه دارالمجانین نیست. جامعه خواهد گفت که اینها اصلاً حزب نیستند. اینها خودشان با خودشان توافق ندارند. نمیدانند چکار میکنند. با يك دست میسازند با يك دست خراب میکنند. چنین حزبی دو نفر را هم نمیتواند بخودش جلب کند. و انحلال سرنوشت محتومش خواهد بود.

حمله به لنین و حزب لنینی

در اینجا لازم است به نظرات انتقادی رفقا به حزب لنینی بپردازیم. اخیراً مصطفی صابر در نشریه جوانان کمونیست مقاله ای در دفاع از حزب لنینی نوشت و این فوراً مورد حمله این رفقا قرار گرفت. با این مضمون که حزب لنینی سنتی است، حزب لنینی یعنی دیسپیلین آهنین و ساتراولیسیم دموکراتیک و تبعیت اقلیت از اکثریت و اینها همه خصوصیات چپ فرقه ای است و غیره و غیره. بحث نقد لنین رفقا از سطح حزب و حزبیت فراتر میروند ولی اجازه بدهید در همین سطح این

را بگویم که وقتی به حزب لنینی حمله میکنند متوجه نیستند که بدون نظرات و رهبری عملی لنین در تشکیل حزب سوسیال دموکرات روسیه انقلاب اکتبر شکل نمیگرفت و به پیروزی نمیرسید. لنین با نظرات و پراتیک اش حزب قدرتمندی ساخت که توانست انقلاب اکتبر را سازمان بدهد و به پیروزی برساند. نقد حزب و تحزب لنینی در واقع نقد تجربه انقلاب روسیه از زاویه دموکراسی است و این ۱۸۰ درجه نقطه مقابل نقد کمونیسم کارگری به این تجربه است. به این میپردازیم که چه جریانی از این سر به جنگ لنین میروند و استفاده سیاسی و منفعت سیاسی اش چیست، ولی تا آنجا که به حزب لنینی بر میگردد باید بر این تاکید کنم که "چه باید کرد" لنین جواب تفرقه در محافل چپ آن روز روسیه را داد و يك حزب رادیکال و قدرتمند ساخت. ولی آیا این به این معنی است که تئوری لنین در مورد حزب برای هر شرایطی صادق است؟ بهیچوجه اینطور نیست. چنین نتیجه گیری ای حاصل متدولوژی اسکولاستیکی ای است که تئوری را خارج از زمان و مکان در نظر میگیرد و میخواهد از این مقطع تاریخی به آن مقطع تاریخی صادرش کند. نه ما معتقدیم "چه باید کرد" لنین ازلی ابدی است و نه خود لنین چنین ادعائی داشته است. این نظرات برای روسیه آزمان درست بود و جواب داد. ما هم در این دوره تئوریهای خودمان را در مورد حزب داریم. آیا این یعنی حزب لنینی سنتی و فرقه ای است؟ آیا اگر کسی معتقد باشد "چه باید کرد" لنین در شرایط امروز ایران صاق نیست به این معنی است که باید با نقد لنین و مرزبندی با لنین جلو رفت؟ رفقا چنان به حزب لنینی حمله میکنند که گوئی سنتی و غیر مارکسیستی و انحرافی بودن آن اظهر من الشمس است، گوئی کمونیسم کارگری در مقابل لنین و با نقد لنین حزبش را ساخته است! در ادبیات کمونیسم کارگری در بررسی تجربه شوروی حتی به استالین نیز با شدتی که این دوستان امروز به حزب لنینی حمله میکنند برخورد نشده است.

حمله به لنینیسم و به حزب لنینی در صفوف ما کاملاً بدیع است گرچه در جامعه و در چپ بیرون ما بحث کهنه و شناخته شده ای

است. پرچمدار این بحث رفقیمان خسرو دانش است که در فراکسیون جدیداً بعنوان یکی از قلمزنان و نویسندگان تئوریک ظهور کرده و پرچم نقد لنین را، آن هم نه تنها در رابطه با حزبیت، بلند کرده است. وقتی بحثهای ایشان را میخوانید میبینید بحث فقط به نقد لنین در مورد حزبیت محدود نمیشود. ایشان بروشنی میگوید که حزب در مقابل يك دو راهی قرار گرفته و این دو راهی را اینطور تصویر میکنند: "اثباتگرایی لنینی و یا اثباتگرایی مارکس دو آلترناتیو اصلی در برابر حزب!" پس بحث دوست اثباتگرایی ما فقط بر سر تئوری حزب نیست. ایشان چون خیلی به فلسفه علاقمند است و دوست دارد همه دنیا را با ایزه و سوژه توضیح بدهد کلمه اثباتگرایی را به مارکس و لنین چسبانده است (که این ترمینولوژی هم هیچ ربطی به ادبیات و سنت کمونیسم کارگری ندارد) اما معنی سیاسی این حکم بسادگی اینست که حزب باید بین مارکس یا لنین یکی را انتخاب کند. و وقتی بحثهای ایشان را میخوانید می بینید دارد میگوید منصور حکمت داشت از لنین و لنینیسم دور میشد، داشت از لنین میکند و اجل مهلتش نداد. آغاز کرده بود که از لنین فاصله بگیرد ولی فرصت نکرد. و اکنون خود ایشان به کمک فراکسیون میخواهند این کندن از لنین را به آخر برسانند.

اجازه بدهید برای اینکه دقیقاً روشن بشوید بحث بر سر چیست من بخشهایی از نوشته این دوستان در نشریه فراکسیون را در اینجا نقل کنم و با اجازه نویسنده نکاتی را نیز بمنظور تسهیل فهم عبارات فلسفی ایشان در { } به متن اضافه میکنم:

"از نظر من حزب هنوز تمام پله های صعود به قله کمونیسم مارکس را طی نکرده است و علت اینکه من به فراکسیون پیوستم دقیقاً به همین علت است. { } چه شانس آوردیم که فراکسیون تشکیل شد! { } فراکسیون با طرح مسائل گرهی توانست راه خود را در مسیر صعود به کمونیسم مارکس تسهیل کرده و بتواند منصور حکمت را با صعود به قله کمونیسم مارکس تداوم ببخشد حتی از آن نیز عبور کند". یعنی اولاً مارکسیسم يك قله

هائی دارد که از پیش معلوم است کجاست و ثانیاً منصور حکمت هنوز به این قتل نرسیده بوده، در حال صعود بوده که در گذشته است و ثالثاً این دوستان نه تنها این قله ها را فتح کرده اند بلکه از آن هم فراتر رفته اند و در آسمانها در حال پرواز اند.

این نکته در نیمه راه بودن منصور حکمت بعداً صریح تر گفته میشود:

"منصور حکمت با آخرین بحثهای دوره حیات خود به متدلوزی و اثباتگرایی مارکس (کمونیسم مارکس) رسیده بود، هر چند این اثباتگرایی را با کم و بیش عدم انسجام به پیش میبرد و بجای سوژکتیویسم صریح مارکس، آنرا در شکل ابژکتیویسم کمونیسم کارگری طرح میکرد ..."

این عبارات را، بعد از آنکه از اصطلاحات فلسفی بتکانید، به زبان ساده یعنی اینکه منصور حکمت در اواخر عمر آنها با عدم انسجام کم کم داشت مارکسیست میشد! اما قبل از این حرکت خزنده به طرف مارکس منصور حکمت مشکل اش چه بود؟ درست حدس زدید، اثباتگرایی لنینی! و حالا به آخر رساندن این حرکت بدوش تئوری پرداز فیلسوف ما و دوستان فراکسیون اش افتاده است.

"منصور حکمت با وجود اینکه بدلیل جو آنتی کمونیستی جهانی بورژوازی نقد اثباتگرایی لنینی را بطور محافظه کارانه و پوشیده به پیش میبرد ولی تمام متدلوزی و عمرش گویای رجعت به اثباتگرایی مارکس و در نتیجه حزب اجتماعی مارکسی بود." و بعد از این اظهار لطف به منصور حکمت دوست ما با فروتنی خاص فلاسفه چنین ادامه میدهد:

"بعد از انشعاب، از دو جبهه ی مشخص خط منصور حکمت نمایندگی شد منتهی با شکلها و نقاط ضعف و قوت مختص بخود. جبهه ی اول بحثهایی بود که تحت عنوان انسانگرایی و اثباتگرایی کمونیسم مارکسی از طرف من به پیش برده میشد. نقطه ضعف اصلی بحثهای من، محافظه کاری در مقابل خط لنینی حاکم در حزب بود که عمدتاً این محافظه کاری خود را در بحثهای گاها انتزاعی و غیر مشخص در نقد اثباتگرایی لنینی

بود که این محافظه کاری با مقاله ی "در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری در دوره ی اخیر" تا حدودی شکسته شد و بحثهای وارد حوزه ی نقد مشخص اثباتگرایی لنینی شد." مبارک باشد! حالا وقت آنست که فراکسیون هم از این مجاهدتهای ضد لنینی نصیبی ببرد:

"و جبهه ی دوم خط رفقای فعلی فراکسیون بود که سعی داشت خط منصور حکمت را دقیقاً با خود بحثهای منصور حکمت به پیش برد و این باعث میگردید این خط دچار محافظه کاری در پیش بردن خلاق خط منصور حکمت شود و نتواند آنطور که باید حزب را بسوی خود جلب نماید. (البته مساله اسماعیل مولودی نیز در این میان بی تاثیر نبود!) محورهای اصلی این نقاط ضعف عمدتاً در طرح "آرایش سازمانی رهبری حزب بصورت جمعی" و تا حدودی در بحثهای لبنان و فلسطین بود (ایضا تا حدودی در بحثهای مربوط به اسماعیل مولودی). این نقاط ضعف اجازه نمیداد این رفقا مسئله ی اصلی شان را که حزب اجتماعی مارکسی منصور حکمت و اثباتگرایی مارکسی (بحث سلبی-اثباتی) بود بطور صریح مطرح کرده و خط اثباتگرایی لنینی رهبری حزب را به مصاف واقعی و اصلی بکشاند. ارائه ی بحثهای تئوریک در تداوم پلاتفرم فراکسیون توانست در مسیر اصلی نقد خط لنینی رهبری حزب گام گذاشته و بتواند اثباتگرایی مارکس را در تقابل با لنینیسم خط رهبری نمایندگی کند."

ببینید دارند منصور حکمت را به کجا میکشند! این دفاع از منصور حکمت نیست، این مصارده منصور حکمت از طرف محفل فلسفون، نمایندگان وطنی سوسیال دموکراسی و مکتب فرانکفورت است. رهبری حزب "اتهام" لنینیسم را با افتخار می پذیرد اما اجازه نمیدهد این بلا را بر سر منصور حکمت بیاورد!

معنای واقعی این نوع نقد لنین، این نوع اتکا به مارکس برای کوبیدن لنین، با هر نیتی که انجام شود چیزی بجز تقلیل دادن مارکس به یک فیلسوف اقتصاد دان و مقابل قرار دادن آن با مارکس سیاسی، تعرضی و دخالتگر نیست. لنین سمبل

مارکس دخالتگر است. مارکس راه حل دار و پراتیسین و مارکس معطوف بقدرت سیاسی که میتواند انقلابی را سازمان بدهد و پیروز کند. لنین مظهر این است و وجه مشخصه خود مارکس و مارکسیسم هم چیزی جز همین ماتریالیسم پراتیک نیست. در تاریخ چپ جهانی جریانیه که که لنین را کنار میگذارد یک جریان شناخته شده فکری است که ظاهراً امروز با ترجمه های دست چندم از روشنفکران دست چندم ترش به ایران هم رسیده است. این مکتب شناخته شده ای است. این مکتبی است که از برنشتاین و کائوتسکی شروع میشود، از انترناسیونال دومی ها شروع میشود و در مکتب فرانکفورت و پست مدرنیستهای چپ و از نظر فکری در محافل روشنفکران آکادمیست ادامه پیدا میکند. آکادمیستهای که مارکس را بعنوان یک مکتب فلسفی و اقتصادی درس میدهند و وجه همت خود را کوبیدن لنین قرا داده اند. امروز ورژن وطنی این نگرش تلاش میکند منصور حکمت را به کسی تبدیل کند که ظاهراً داشت از لنین دور میشد تا به کمونیسم کارگری برسد! نگرشی که تلاش میکند کمونیسم کارگری را به شکل کمونیسم فلسفی مارکس، "اثباتگرایی مارکس" در برابر "اثباتگرایی لنین" مسخ و تحریف کند.

تمام تاریخ زندگی سیاسی منصور حکمت از اولین روز فعالیت سیاسی اش مبارزه با همین نوع برداشتها از مارکس و لنین بود. من زمانی در پاسخ به دوستانی که بعداً از حزب انشعاب کردند در مورد بخش بخش کردن منصور حکمت و حکمتیسم هشدار دادم. و امروز باید در برابر فراکسیون ها همین هشدار را بدهیم. انشعابیون تاریخ حکمتیسم را از بحث حرب و قدرت سیاسی در کنگره دو شروع میکنند و دوستان فراکسیون هم، اگر نه همه شان لااقل پیشروانشان، روی منصور حکمت دوره مارکسیسم انقلابی خط میکشند و از حکمتیسم بیرون میگذارند. من همان موقع هشدار دادم و گفتم سرود یاد مستان ندهید. وقتی شما یک بخش از نظرات و فعالیت تئوریک-سیاسی منصور حکمت را قلم میگیرید، یک آدم سومی هم

پیدا میشود که کل منصور حکمت را قلم میگیرد و مدعی میشود منصور حکمت اصلاً مارکسیسم اش ناقص بود و این شخص الان پیدا شده است. ایشان امروز قله مارکسیسم را در کنار گذاشتن لنین تعریف میکند و میفرماید منصور حکمت افتان و خیزان در حال صعود به این قله بود! مدعی است منصور حکمت تحت تاثیر جو آنتی کمونیستی بعد از جنگ سرد پوشیده انتقادش را از لنین مطرح میکرد و اکنون ایشان به کمک فراکسیون این دعوت را آشکار کرده اند، تقیبه و محافظه کاری را کنار گذاشته اند و با اثباتگرایی مارکس به جنگ لنین آمده اند! اگر چیزی سم است این هست! و این نوع افاضات دارد در نشریه رفقا بعنوان مدرنیسم و بعنوان ادامه منصور حکمت و گرفتن دست منصور حکمت و بردنش به قله ها مطرح میشود.

منصور حکمت به چنین مدافعین و ادامه دهندگانی نیاز ندارد. دفاع از منصور حکمت یعنی دفاع از کلیت نظری و عملی او. منصور حکمت از ابتدای فعالیت سیاسی اش یک رهبر انقلابی طبقه کارگر بود. کمونیستی بود که از نظر متدلوزی، از نظر دخالتگری از نظر تئوری، از نظر عملی، کمونیسم کارگری را نمایندگی میکرد حتی اگر در تئوریهایش هنوز این اسم را روی خودش نگذاشته بود.

منصور حکمت لنین را به لنین قبل از انقلاب ۱۹۰۵ و بعد از انقلاب ۱۹۰۵ و مارکس را به مارکس جوان، مارکس پیر تقسیم نمی کرد. مارکس فلسفی انسانی و مارکس سیاسی برای او یک نفر بودند. و خودش هم همین طور بود. کسی که میخواهد از منصور حکمت دفاع کند باید یکپارچه و از همه منصور حکمت دفاع کند و گرنه بورژوازی، دیدگاههای بورژوازی راست در لباس چپ از همین منفذ وارد میشوند و کل منصور حکمت را زیر سوال میبرند و امروز دارند همین کار را میکنند. آن هم در نشریه ای به اسم "اتحاد کمونیسم کارگری!"

ورژن چپ تبلیغات جنگ سردی همیشه کمونیسم آکادمیک بوده است. کمونیسم دانشگاه نشین فلسفی و ضد لنینی. نوع مکتب فرانکفورتی. و این کمونیسم باید

لنین را محور حمله قرار بدهد چون لنین تجسم کمونیسم در عرصه حزبی و مبارزه حزبی و مبارزه انقلابی است. تنها کسی است که یک انقلاب سوسیالیستی را در دنیا پیروز کرد. و یک قرن را تحت تاثیر خود قرار داد. دلیل شکست آن انقلاب هر چه بود لنین و حزب لنینی و اثباتگرایی لنینی نبود. لنین و لنینیسم نقطه قوت انقلاب سوسیالیستی اکتبر و رمز پیروزی آن بود. و این واقعیت را تنها چپ بورژوازی انکار میکند. به نظرات منصور حکمت در بولتن "مارکسیسم و مساله شوروی" رجوع کنید تا معلوم شود این بحثهای مشعشعانه ضد لنینی تا چه حد به مساله بی ربط است.

دوستان دست از سر منصور حکمت بردارید! منصور حکمت یک عمر با چنین گرایشاتی جنگیده است و کمونیسم کارگری حاصل از جمله نقد این گرایش است (رجوع کنید به تفاوتهای ما).

این کمونیسم آکادمیستی ضد لنینی است و نه کمونیسم کارگری. برای ما حکم صادر میکنند که بین لنین و مارکس باید یکی را انتخاب کنید! اما دو راهی در برابر حزب ما این نیست دوستان عزیز. این دو راهی در برابر شماست! کمونیسم کارگری و یا منحل شدن در کمونیسم دانشگاهی و مکتب فرانکفورت. حزب مدتهاست انتخاب خودش را کرده است و فراکسیون هم دارد انتخاب خودش را میکند.

این دوست فیلسوف ما برای در تقابل قرار دادن لنین با کمونیسم کارگری منصور حکمت احکام تئوریک عمیق تری هم مرتکب میشود که بیشتر نشاندهنده بیگانگی خود ایشان از کمونیسم کارگری است. ایشان میگوید اساساً کمونیسم کارگری تقدم جنبش بر تئوری است در حالیکه لنین به تقدم تئوری بر جنبش معتقد بود. و بنا بر این اینها مقابل یکدیگرند! این نظر از پایه بی معنی است. نه لنین را فهمیده است و نه کمونیسم کارگری را. منصور حکمت در برابر همین مساله رابطه تئوری و جنبش در تفاوتهای ما چنین میگوید.

"البته ممکن است بحث من به خیلی چیزها منتهم شود از جمله "تقدم جنبش به تئوری"، یا

"اکنون میسم"، تقدیس "خودبخودی" در برابر آگاهی و غیره. بنظر من این خصلت نمایی ها از بحث ما بیش از آنکه چیزی را جمع به مضمون نظرات ما و نواقص آن بگوید، تفکر قالبی منتقد احتمالی ما را نشان میدهد. بحث ابدأ بر سر "تئوری یا جنبش" نیست. سوال اصلی اینست: "کدام جنبش". تمام صحبت ما بر سر اینست که شاخه های مختلف سوسیالیسم تاکنونی مستقل از داس و چکشی که روی پرچمشان بوده و نام مارکس یا لنین که ورد زبانشان بوده، عمدتاً جنبش های اجتماعی طبقات ناراضی دیگر برای اصلاحات و تغییرات غیر سوسیالیستی بوده اند. اینکه در این جنبش ها تئوری و عمل سیاسی احزاب چه رابطه ای با هم داشته اند، کدام تحت الشعاع دیگری قرار گرفته و غیره میتواند در درون خود این سنت ها مورد بحث باشد. بحث ما بر سر تعلق به جنبش اجتماعی دیگری است که در کنار این سوسیالیسم غیرکارگری وجود داشته و دارد، هم با تئوری متفاوت خودش و هم با پراتیک خودش، اتفاقاً در این جنبشی که ما از آن صحبت میکنیم، یعنی کمونیسم کارگری، تئوری و جنبش قابل تفکیک به عرصه های قائم بذات نیستند. بحث تقدم تئوری به جنبش یا جنبش به تئوری در سیستم فکری ما معنی پیدا نمیکند."

بنا بر این روشن است کمونیسم کارگری را با این نوع فرمولبندیهای سطحی در مورد رابطه جنبش و تئوری نمیشود توضیح داد. اینها بیشتر نشانه تفکر قالبی گوینده است و نه نظرات منصور حکمت. به همین ترتیب لنین را هم بر اساس تقدم تئوری بر جنبش توضیح دادن به همان اندازه قالبی و بی معنی است. لنین ظاهراً بخاطر نظراتش در "چه باید کرد" به تقدم تئوری بر جنبش متهم میشود و بعد هم این وجه مشخصه لنینیسم معرفی میشود. این یعنی نشان دادن لنینیسم. همه جا منصور حکمت از لنین و لنینیسم دفاع میکنند نه بعنوان اینکه نظرات لنین حقانیت ازلی و ابدی دارند. اینطور نیست و هیچوقت اساساً شیوه ما چنین برخورد اسکولاستیکی به لنینیسم و یا هر ایسم دیگری نبوده است. لنینیسم بعنوان متد دخالتگری و

سمبل ماتریالیسم پراتیک، بعنوان رهبر یک جنبش عظیم کمونیستی که یک انقلاب سوسیالیستی را سازمان داد و پیروز کرد برای ما مطرح بوده است. لنین یک انقلاب سوسیالیستی را در روسیه پیروز کرد و اگر این انقلاب به فرجام نرسید به این بخاطر نبود که در ذهن لنین تئوری بر جنبش مقدم بود - این متافیزیسم محض است - بلکه به این دلیل بود که جنبشهای اجتماعی دیگر جنبش بورژوازی صنعتی روس دست بالا را پیدا کرد و در این نبرد بقول منصور حکمت سوسیالیسم نمایندگی نشد. منصور حکمت اجتماعی و بر اساس پراتیک اجتماعی طبقات به پدیده ها نگاه میکند و این دوست ما که ظاهراً خیلی دارد مدرن میشود و از چپ سنتی میبرد عیناً به همان شیوه چپ سنتی مساله را توضیح میدهد. با ذهن و با اشتباهات نظری این و آن؛ چون در ذهن لنین تئوری بر جنبش تقدم داشت بنا بر این این شد که شد.

همانطور که گفتیم اینها تئوریزه کردن خط سیاسی معینی است. این خط در ورژن راست مقابله جنگ سردی و در ورژن چپ مقابله نوع کائوتسکیستی و سوسیال دموکراسی با کمونیسم کارگری است. بحثهایی که امروز در مورد منصور حکمت در این نشریه نوشته میشود تسلیم دست بسته منصور حکمت و سنت منصور حکمت به این جنبش است. ما اجازه نمیدهیم! میتوانیم به هر جنبشی میخواستیم بییونید، اما اجازه نمیدهیم منصور حکمت را با خود ببرید!

بگذارید در برابر کل این انتقادات و حملات به لنین و حزب لنینی و برای اینکه واقعاً روشن شود لنین و لنینیسم چه جایگاهی برای کمونیسم کارگری دارد پاراگراف بلندی را از "مارکسیسم و جهان امروز" نقل کنم. منصور حکمت در پاسخ این سؤال که آیا خود را لنینیست میدانید چنین میگوید:

"زمانه طوری است که قبل از پاسخ به اینگونه سوالات باید بدواً مقولاتمان را تعریف کنیم. اگر بحث بر سر ارزیابی واقعی از لنین، صحت و اصالت نظرات و پراتیکش از نقطه نظر مارکسیسم، سهمش در تفکر و عمل انقلابی طبقه کارگر و نظیر اینها باشد، باید بگویم که البته من

یک لنینیست هستم. بنظر من لنین یک مارکسیست اصیل با برداشتی اساساً درست از این نگرش و یک رهبر صالح جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی بود. لنینیسم بعنوان یک لقب و "زیرتیتر" متمایز کننده جناحها و گرایشهای معینی در جنبش موسوم به کمونیسم تاریخچه خودش را دارد و ابداع کنندگان اولیه این لقب در دوران استالین و یا جریاناتی که در انشعابات بعدی در بستر رسمی این کمونیسم عنوان مارکسیست لنینیست را برجسته کردند، از این عناوین درست مانند بسیاری از اصطلاحات مارکسیستی دیگر برای بیان اختلافات و منافع زمینی و عمدتاً غیر سوسیالیستی ای سود جسته اند. بنظر من اینها نه فقط سوء استفاده هایی از اعتبار لنین بوده است، بلکه لنینیسم به تعبیری که من از آن دارم کاملاً در تقابل با اینگونه "لنینیست ها" قرار میگیرد. سخن گویان بورژوا نیز به سهم خود میکوشند تا کل تجربه شوروی را بیای لنین بنویسند و آن را امتداد طبیعی خط مشی لنینی قلمداد کنند. این البته امروز بیشتر مد شده است. اینها فراموش میکنند که در روز خودش، در مقطع انقلاب اکتبر، حتی خود بورژوازی علناً به مقام لنین بعنوان یک انقلابی آزادی خواه و عدالت طلب اذعان کرده است. واقعیت اینست که لنینیسم نه در افکار و اعمال احزاب حاکم بر شوروی و چین و آلبانی و نه در تجربه اجتماعی و سیاسی شوروی نمایندگی نمیشود. این احزاب و این تجربه بر مسخ تمام و کمال لنین و افکار و اهداف او بنا شده اند. لنین نماینده پرشور برابری و آزادی و انسانیت بود. دیکتاتوری و بوروکراسی و سرکوب ملی و صف نان و گوشت را با هیچ توجیهی نمیشود به لنین چسباند. از نقطه نظر اندیشه و پراتیک مارکسیستی لنین مقام برجسته ای دارد. اینگونه فرمولبندی ها که "لنینیسم، مارکسیسم دوره امپریالیسم است" و غیره بنظر من پیش پا افتاده است. اهمیت لنین و سهم مشخص لنین در جنبش کمونیستی را باید در رابطه روشنی که او میان تئوری و پراتیک انقلابی برقرار میکند جستجو کرد. بنظر من لنین تجسم تمام و کمال وفاداری

به تعبیر مارکس از کمونیسم بعنوان "ماتریالیسم پراتیک" است. سهم ویژه لنین، درک نقش اراده انقلابی طبقه کارگر در سیر مادی جامعه سرمایه داری و درک دامنه عمل عنصر فعاله انقلاب کارگری بر زمینه عینیات اجتماعی در هر دوره است. لنین نگرش تکاملی و انفعالی حاکم به انترناسیونال دوم را عقب راند و همان تعبیر فعالی را از کمونیسم بدست داد که مورد نظر مارکس است. اگر بخواهم بحث را ساده کنم، سوسیالیسم قبل از لنین عمدتاً "ضروری بودن و اجتناب ناپذیر بودن" سوسیالیسم را از مارکس آموخته است. لنین "امکان پذیری" سوسیالیسم در این عصر را تاکید میکند و عملاً دست بکار تحقق آن میشود. درک لنین از تاریخ و از نقش پراتیک انقلابی طبقات در تحول تاریخی عمیقاً مارکسیستی است. لنین برای این پراتیک جا باز میکند و آن را سازمان میدهد. میدانم که تعابیر بعدی و عمدتاً خرده بورژوازی از اهمیت عنصر فعاله و عمل انقلابی به یک رگه ولونتاریستی، الیستیستی و توطئه گرانه در سوسیالیسم منجر شد. اما هر مطالعه ساده نظرات و عمل سیاسی لنین نشان میدهد که او از این ولونتاریسم مبراست. زیرا اولاً، عمل انقلابی برای لنین مفهومی اجتماعی و طبقاتی دارد و ثانیاً، لنین بهیچوجه از شرایط عینی و عینیات اجتماعی که دامنه پراتیک انقلابی طبقه را محدود و مشروط میکنند انترتازع نمیکند.

به نظر من برای هر کس که به سوسیالیسم نه بعنوان یک ایده آل تزئینی، بلکه بعنوان یک امر عاجل و عملی نگاه میکند، برای هر کس که به تحقق عملی سوسیالیسم و انقلاب کارگری فکر میکند، لنین بعنوان یک متفکر و رهبر سیاسی همواره یک منشاء غنی آموزش و الهام خواهد بود."

امیدوارم خیال دوستان راحت شده باشد! نه کندن تدریجی از اثباتگرایی لنینی در کار است و نه تقیه و مصلحت کاری ای! بهتر است دوستان برای ادامه منصور حکمت و بردش به قله ها فکر دیگری بحال خودشان بکنند.

زمینه های سیاسی اجتماعی حمله به حزب لنینی

مجموعه نظرات و مواضع این دوستان از برخورد به مساله اسماعیل بشارت تا این نوع افاضات تئوریک در مورد لنین و لنینیسم یک کل منسجم و روشن است. دفاع از فرد و فردیت در برخورد به حمله پلیسی آن فرد به حزب، تزهایی مبنی بر اینکه افراد میتوانند پروژه های شخصیشان را پیاده کنند، حزب تعدد گرایشها بعلاوه تعدد عمل، قبول نکردن رای بخاطر سوابق، نپذیرفتن رای اکثریت، و حالا هم این نوع بحثها علیه حزبیت لنینی و دوراهی لنینیسم و مارکسیسم. این یک مجموعه کامل است. این یک یورش بر مبنای پرچم کلاسیک راست، پرچم فردگرایی و دموکراسی پناهی به کمونیسم است.

از نظر سیاسی زمانی این اتفاق می افتد که بورژوازی در جامعه، حجابها، دارند شیخ لنین را در دانشگاهها می بینند و برخورد میلرزند؛ شیخ لنین را! و جالب اینجاست که در همان مقاله شیخ لنین در دانشگاهها، که گویا نویسنده واقعی اش خود حجابیان است، گفته میشود دانشجویان حتی به سوسیال دموکراسی و کائوتسکی و برنشتاین رضایت نمیدهند، انقلاب لنینی میخواستند؛ و حالا می بینیم دقیقاً از همان موضع سوسیال دموکراتیک کسی از درون چپ بلند میشود و به اسم تداوم منصور حکمت به لنین حمله میکند.

در جامعه ایران دو آلترناتیو در مقابل هم قرار گرفته اند. آلترناتیو چپ و کارگری در برابر آلترناتیو بورژوازی. روشن بود که چپ را با تبلیغ نوکر خارجی است و نماز نمیخواند و غیره نمیتوانند بزندان این نوع حملات پارتیزانی خرده بورژوازی پوچ و بی تاثیر بود و هر چه جدال بین دو طبقه اصلی حادث می شود و پولاریزاسیون طبقاتی بیشتر تعمیق میشود این نوع حملات بی اثر تر میشود. هر چه شعار سوسیالیسم در خیابانها و تجمعات و قطعنامه ها و بیانیه های اعتراضی بیشتر طرح میشود بمواظت آن بورژوازی هم بیشتر خود را ناگزیر می بیند که با اسلحه کلاسیک تبلیغات جنگ سردی به سراغ کمونیستها بیاید. با پرچم دموکراسی و فردیت، "کمونیستها

دموکرات نیستند، سرکوبگراند، توطئه گر اند، همدیگر را حذف میکنند، به شخصیت و فردیت اهمیت نمیدهند و غیره." و این متاسفانه همان تم تبلیغات رفقای تشکیل دهنده فراکسیون از قبیل از پلنوم ۲۶ تا امروز است. این مستقل از نیت رفقا جزئی از یک یورش کلاسیک راست به چپ است. هر چه بیشتر به نبرد نهائی نزدیک میشوید بیشتر بورژوازی با این زرادخانه جنگ سردی به سراغ چپ خواهد آمد. با پرچم زنده باد فرد و زنده باد دموکراسی در برابر کمونیستهای که ظاهرا استالین و پول پت مظهر آنان هستند. ورژن راست این حمله آنست که مدیاهای پنتاگون - سیا ئی در جامعه رواج میدهند و ورژن چپ اش آن چیزی است که الان متاسفانه از صفحات نشریه فراکسیون سر در آورده است. این یورش نهائی راست به چپ است. و علت این یورش استیصال راست و قدرت گرفتن چپ در جامعه است و منظورم از چپ فقط حزب نیست. بلکه منظورم چپ شدن جامعه و جنبش سرنگونی است. منظورم رشد اعتصابات کارگری، مقبولیت و رواج سرود انترناسیونال و شعارهای سوسیالیستی در خیابانها و در تجمعات اعتراضی است. بر متن این شرایط ناگهان مینیسید بر سر حقوق فردی و دموکراسی پناهی در دل حزب ما نیز طوفانی در فنجان چای بلند میشود و تا حمله به حزب لنینی ارتقا پیدا میکند. این با آنچه در جامعه میگذرد کاملاً در ارتباط است. حمله حکومتی ها به لنین در دانشگاهها را می بینید و شکل "چپ" و شوریزه شده آن را متاسفانه در نشریه فراکسیون. این یک یورش اجتماعی راست به کمونیسم است که متاسفانه در خود حزب ما هم سنگرهای بدست آورده است.

این اولین باری نیست که بر متن تحولات اجتماعی چنین اختلافاتی در حزب ما درمیگیرد. در آوریل ۹۹ در مقطع استفاها عده ای با ادعای کارگرپناهی و "انتقال طبقاتی حزب" از حزب جدا شدند اما زمینه سیاسی واقعی کارشان

برویابی دو خردادها در آن دوره در جامعه بود و دیدیم که سریعاً به مواضع دو خردادی غلطیدند. در دوره انشعاب هم این را دیدیم. عده ای که ظاهراً شیفته تصرف قدرت سیاسی و بحثهای بعد از کنگره ۲ منصور حکمت بودند سوسیالیسم و انقلاب را یکباره کنار گذاشتند و پرچم سفید و شکست طلبانه "چپ ضعیف است و راست در جامعه دست بالا دارد" را بلند کردند. متاسفانه امروز هم چنین جریانی دارد شکل میگیرد اما نه تحت یورش دو خردادی ها و جریانات راست داخلی بلکه با پرچم کلاسیک راست جهانی تحت لوای زنده باد حقوق فردی و زنده باد دموکراسی. نیت این رفقا هر چه باشد دارند در این زمین بازی میکنند. نشریاتشان را ورق بزنید، بحثهای و سمینارهایشان را بشنوید، اعتراضات و شکایتهایشان را در نظر بگیرید، تزهایشان راجع به حزب و حریت را ببینید، برخوردشان را به اسماعیل مولودی را ببینید، به نتایج گریز ناپذیر تئوری مقابله مارکس و لنین فکر کنید؛ به نتیجه ای جز این نرسید که این بخشی، متاسفانه بخش درون حزبی، یورش راست با پرچم کلاسیک "ادموکراسی" و "حقوق فردی" است. با این پرچم دارند به حزب یورش میکنند. و اسم آنرا هم گذاشته اند ادامه منصور حکمت؛ تئورسین فیلسوف ما خوشبختانه من و رهبری حزب را "متهم" میکنند که خط لنین را نمایندگی میکنیم. این موجب افتخار رهبری حزب است. منصور حکمت هم در تمام مدت فعالین سیاسی اش همین را نمایندگی میکرد. ما نه تقابل مارکس و لنین را میپذیریم و نه نقد چپ از زاویه دموکراسی پناهی را. نه تقدیم جنبش بر تئوری و یا بالعکس پروبلماتیک ما است و نه مدرنیسم نوع عشیرتی؛ هیچوقت حزب ما به این نوع تبیینات سطحی از مارکسیسم و لنینیسم و کمونیسم کارگری تن نداده است.

اجازه بدهید این را هم اضافه کنم که از نظر متدولوژیک این نوع برخورد به مارکسیسم و کمونیسم

یک متد اسکولاستیکی است. و این یکی از آن حلقه لولاهائی است که در و تخته فراکسیون و فلسفیون ضد لنینی را به هم وصل کرده است. همانطور که تئورسین فیلسوف ما ادعا میکند امروز دو خط فراکسیون و شخص خود ایشان به هم رسیده اند. بله این دو از دو سنت متفاوت به هم رسیدند ولی نه در ادامه بلکه در مقابل منصور حکمت. لولائی که آنها را به هم وصل کرد چه بود؟ به نظر من برجسته کردن فرد در برابر حزب و دفاع از فردیت در برابر حریت، و در یک کلام نقد جنگ سردی حزب.

یک جنبه دیگر این حلقه اتصال تئورسین فیلسوف ما به فراکسیون اسکولاستیسیسم بعنوان یک سیستم فکری از پیش معین است. مارکسیسم یک مذهب و یک مکتب مبتنی بر احکام جزمی خارج از زمان و مکان نیست که از پیش قله های قابل فتحی داشته باشد؛ یک نمونه بارز اسکولاستیسیسم تبیینی است که این دوستان از "چه باد کرد" لنین دارند.

دوستان میگویند با "چه باید کرد" مخالفند؛ این یعنی چه؟ چه باید کرد برای شرایط امروز بی معنی است اما در روسیه آن زمان بر پرانندگی سوسیال دموکراسی روس فائق آمد و سنگ بنای تشکیل حزبی شد که توانست انقلاب سوسیالیستی اکتبر را به پیروزی برساند. کسی که "چه باید کرد" را در خود و بعنوان یک نظریه خارج از زمان و مکان رد میکند باید چه باید کرد خودش را نه برای امروز بلکه برای روسیه آن زمان مطرح کند و نشان دهد که نظرات او میتواندست راه بهتری برای تشکیل حزب در روسیه آزمان باشد. اما برای کسانی که مارکسیسم را با مذهب اشتباه گرفته اند چنین معیارهایی مطرح نیست؛ درست و یا غلط بودن یک نظر در ذهن ارزیابی میشود و نه در عرصه پراتیک اجتماعی؛

اسکولاستیسیسم نه درک درستی از تئوری دارد و نه از پراتیک. و درست نقطه مقابل آن متدی است که مارکس با نقد تزهائی فوئر باخ مبانی آنرا روشن میکند و

منصور حکمت آنرا ماتریالیسم پراتیک مینامید. نمیتوان در متد، در نظر و در عمل از لنین دور شد بی آنکه در مقابل مارکس و منصور حکمت قرار گرفت.

کل این سیستم، از اسکولاستیسیسم در متدولوژی تا مقابل قرار دادن لنین و مارکس، خواسته ناخواسته این رفقای ما را در زمینی قرار داده است که زمین همیشگی مقابله راست با کمونیسم بوده است.

این خط هر اسمی روی خودش بگذارد جزئی از هجوم راست به کمونیسم است. حزب ما در مقابل این هجوم در خود حزب و در کل جامعه باید بایستد و از نظر سیاسی باید آنرا عمیقاً نقد و افشا کند.

من امیدوارم رفقائی که فراکسیون را تشکیل داده اند یکبار دیگر به نتایج کارشان و به مسیری که در آن پا گذاشته اند فکر کنند و راهی را انتخاب کنند که در پلنوم به آنان پیشنهاد کردم و متاسفانه انتخاب نکردند. و بعد از پلنوم با سرعت حیرت آوری به راست غلطیدند و همه پلهای پشت سرشان را خراب کردند. برای حزب ما قضیه روشن است. حزب قاطع و بیگیر در برابر هجوم راست در هر شکل اش می ایستد و رفقا هم در نهایت باید بالاخره بین چپ و راست، و آنطور که دوستشان میگوید ظاهراً بین مارکس و لنین و در واقع بین کمونیسم دخالت گرنوع منصور حکمت و کمونیسم دانشگاه نشین و فلسفی نوع مکتب فرانکفورت یکی را انتخاب کنند. به این معنی دو راهی که دوستشان در برابر حزب گذاشته در واقع دوراهی است در برابر فراکسیون. کدام را انتخاب میکنید؟ بر اساس انتخابی که میکنید با حزب ما میمانید و یا حتی از جنبش ما هم خارج میشوید. *

یا سوسیالیسم یا بربریت!

تلفن تماس و شماره حسابهای کمک مالی:

کمک های خود را میتوانید به این حسابها واریز کنید و یا از طریق تماس با واحدها و مسئولین حزب در کشور های مختلف تماس بگیرید و راهنمایی بخواهید.

شماره حساب ها:

انگلیس:

Account nr. 45477981
Sort code: 60-24-23
Account holder: WPI
Branch: wood green
Bank: Nat West

سوئد:

پست جیرو 60-3-60 639 60
صاحب حساب IKK

آلمان:

Dariush safa
Konto Nr:894922303
Kredit Institut
Post bank Hannover
BLZ:25010030

کانادا:

TD Canada Trust
A. Mikanik
transit#1672
Institution#504
Acc#6235975

اگر از ایران ارسال میکنید: میتوانید از طریق دوستانتان در خارج به حساب های فوق واریز کنید، و یا با شماره تلفن

۰۰۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸

تماس بگیرید تا راه های دیگر را به شما معرفی کنیم تقاضا میکنیم در همه موارد میزان و مشخصات مبلغ واریز شده و اسمی که باید اعلام شود را به ما اطلاع دهید.

دفتر مرکزی حزب

Tel: 0046-739318404

Fax: 0046-8 6489716

markazi.wpi@gmail.com

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!